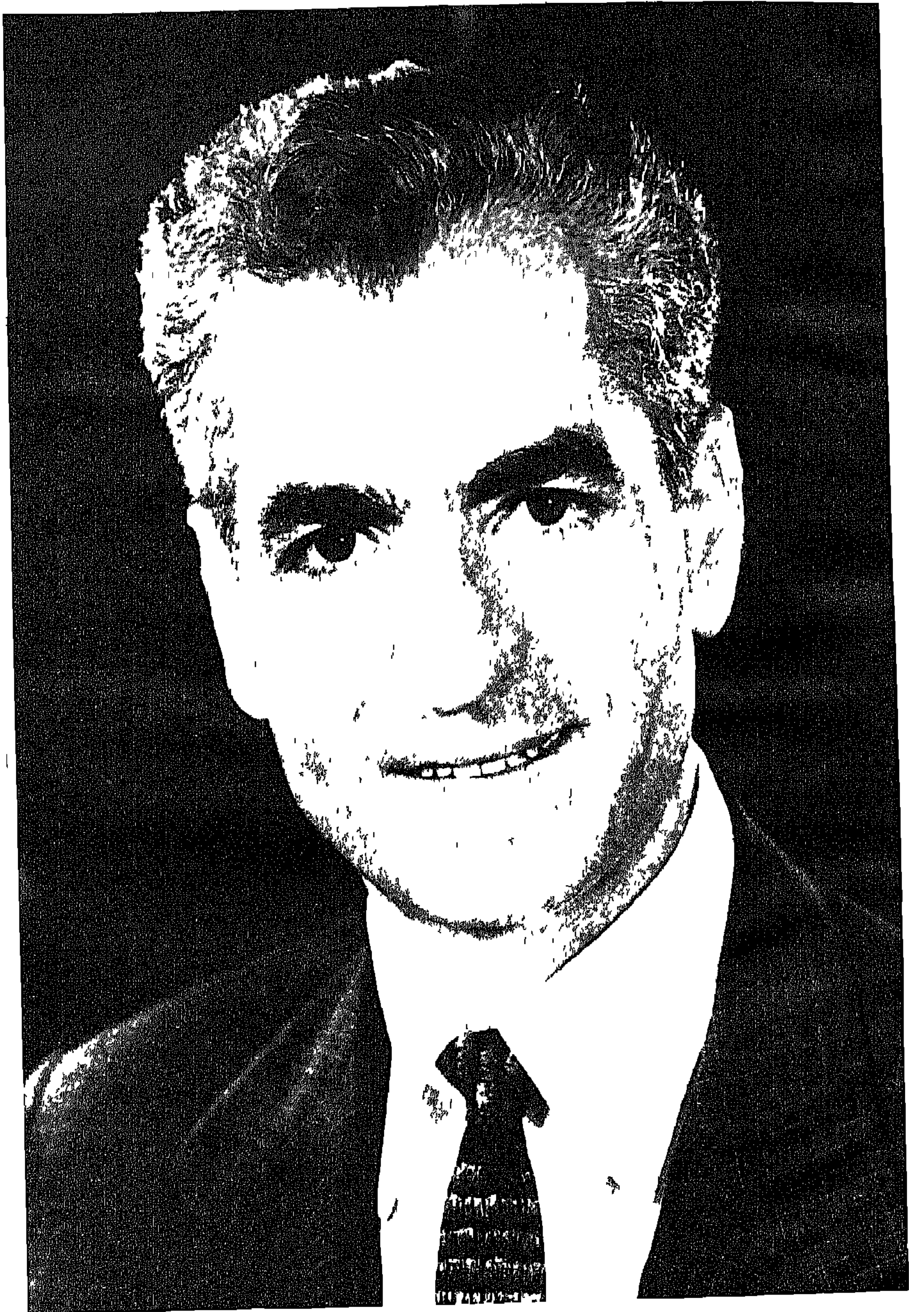


وزارت آموزش و پرورش

توانا بود هر که دانا بود

کتاب فارسی سوم دبستان

این کتاب دارای راهنمای تدریس است



تألیف: لیلی ایمن (آهی)

با همکاری

دکتر زهرا خانلری — ثمینهٔ باغچه‌بان (پیرنظر)

نقّاشی از

محمّد زمان زمانی — پرویز کلانتری — نورالدّین زرّین کلک





در سال ۱۳۲۶ به فرمان شاهنشاه آریامهر، سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی تشکیل یافت و اساسنامهٔ آن به اجرا گذارده شد طبق بند «ب» از سومین مادهٔ این اساسنامه کمک به فرهنگ و مساعدت به دانش‌آموزان و دانشجویان مستعد کشور از جمله مقاصد سازمان به شمار آمد

برای اینکه بتوان به فرهنگ کشور کمکی مهم و مؤثر معمول داشت، به پیروی از علاقه و توجه شاهنشاه به تعمیم تعلیمات ابتدایی و باسواد شدن مردم و به ابتکار والاحضرت شاهدخت اشرف پهلوی نیابت ریاست عالیه، سازمان شاهنشاهی تصمیم گرفت که کتابهای دورهٔ چهار سالهٔ ابتدایی را بطریقی مرغوب و مطلوب چاپ کند تا میان دانش‌آموزان سراسر کشور به رایگان توزیع گردد

اینک پس از مذاکره با وزارت آموزش و پرورش برای سال تحصیلی جاری همهٔ کتب چهار سالهٔ ابتدایی و روش تدریسهای مربوط که متن آن به تصویب شورای عالی آموزش و پرورش رسیده است از طرف سازمان طبع و برای توزیع در دبستانهای سراسر کشور به اختیار وزارت آموزش و پرورش گذارده شده است بدین طریق به امر مبارك شاهنشاه آریامهر در راه خدمت به فرهنگ کشور قدمی بسیار بزرگ برداشته شده که تاکنون نظری نداشته است و مسلماً تأثیر شگفت آن از نظر ارباب بصیرت پوشیده نخواهد بود سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی طی چند سالی که از ایجاد آن میگذرد تأسیساتی در کشور به وجود آورده و اقداماتی معمول داشته است که مهمترین آنها فهرست‌وار ذکر می‌شود

۱ ــ آموزشگاه عالی پرستاری اشرف پهلوی ــ تهران

۲ ــ آموزشگاه حرفه‌ای رضا پهلوی ــ تهران

۳ ــ بخش درمان کچلی ــ تهران

۴ ــ بخش پرتوشناسی (عکس‌برداری) ــ تهران

۵ ــ بخش جراحی سوانح و حوادث بیمارستان سینا ــ تهران

۶ ــ پنج شعبه کمک به مادران و کودکان در تهران و هفتاد و هشت (۷۸) شعبه در شهرستانها

۷ ــ درمانگاه و ناهارخوری بنگاه اشرف در سرآسیاب دولاب ــ تهران

۸ ــ ساختمان دو خوابگاه برای دانشجویان در کوی دانشگاه و کمک به ساختمان خوابگاه دختران ــ تهران

۹ ــ سه بیمارستان بزرگ بیمارستان فرح پهلوی (رامسر) ــ بیمارستان نکوئی (قم) ــ بیمارستان رضاپهلوی (تجریش)

۱۰ ــ صد و سی درمانگاه در نقاط مختلف کشور که در آنها دارو و درمان برای همه رایگان است

۱۱ ــ درمانگاه درمان تراخم در دزفول

۱۲ ــ پرداخت کمک هزینهٔ تحصیل به عده‌ای از دانش‌آموزان و دانشجویان سراسر کشور

۱۳ ــ کمکهای نقدی و جنسی و داروئی به مؤسسات خیریه دیگر سراسر کشور

۱۴ ــ کمکهای نقدی به مؤسسات فرهنگی و تربیتی

۱۵ ــ ایجاد کارخانه داروسازی بنگاه خیریه داروپخش برای تهیه داروی مرغوب و ارزان در داخل کشور

سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی



درسهایی که در این کتاب می‌خوانید

نام درس	صفحه
۱ ــ نام خدا	۱
۲ ــ پاییز	۴
۳ ــ پرچم	۸
۴ ــ نمایندهٔ کلاس سوم دبستان ابن سینا	۱۲
۵ ــ صبح	۱۵
۶ ــ سرگذشت یک نامه	۱۷
۷ ــ جشن نور در هندوستان	۲۱
۸ ــ داستان پرواز ۱ ــ پروازها	۲۶
۹ ــ ۲ ــ داستان پرواز انسان	۲۹
۱۰ ــ ۳ ــ نخستین هواپیما	۳۲
۱۱ ــ مورچه و جیرجیرک	۳۷
۱۲ ــ ابوعلی سینا دانشمند بزرگ ایران	۴۱
۱۳ ــ مکتب	۴۵
۱۴ ــ جشن سال نو در حبشه	۴۹
۱۵ ــ کسریٰ و دهقان	۵۲
۱۶ ــ دو کاج	۵۵
۱۷ ــ آهو و موش و عقاب	۵۹
۱۸ ــ صف	۶۲
۱۹ ــ میازار موری که دانه‌کش است	۶۷

بنام خدا

ای نام تو بهترین سرآغاز   بی نام تو نامه کی کنم باز

(نظامی)

حداوندا، اکنون که یک سال بررگتر گشته‌ام و بار دیگر در کلاس درس حاصر شده‌ام، ار تو می‌حواهم که مرا در پِندارِ نیکْ و کِردار نیک و گمتار نیک یاری کنی.

ار تو می‌حواهم که مرا در حفظ احترام آموزگار و پدر و مادرم اهنمایی کنی.

ار تو می‌حواهم که مرا یاری کنی تا نسبت به دوستانم مهربان و باگُذشت باشم.

من این سال را با نام تو آعار می کنم و یقین دارم که آن را به اری تو و کوشش حود با موفّقیّت بپایان حواهم رساند.

درسهایی که در این کتاب می‌خوانید

نام درس			صفحه
۲۰ ـ قصّهٔ مادر بزرگ (۱)			۶۹
۲۱ ـ قصّهٔ مادر بزرگ (۲)			۷۳
۲۲ ـ قصّهٔ مادر بزرگ (۳)			۷۶
۲۳ ـ دهقان فداکار			۸۰
۲۴ ـ فردوسی			۸۵
۲۵ ـ جشن کودکان			۸۸
۲۶ ـ کشور گل و عروسک			۹۲
۲۷ ـ کوچ		۱ ـ ایل بختیاری	۹۷
۲۸ ـ		۲ ـ گذشتن ایل از رودخانه	۱۰۱
۲۹ ـ		۳ ـ دامنه‌های پر برف و چراگاه تابستانی	۱۰۷
۳۰ ـ نوروز			۱۱۱
۳۱ ـ کودکی سهراب		۱ ـ رفتن رستم به شهر سمنگان	۱۱۶
۳۲ ـ		۲ ـ آگاه شدن سهراب از نام پدر خود	۱۲۲
۳۳ ـ		۳ ـ پایان گفتگوی سهراب و تهمینه	۱۲۵
۳۴ ـ فرشتهٔ باران و دیو خشکی (۱)			۱۲۹
۳۵ ـ	«	۲ ـ جنگ	۱۳۱
۳۶ ـ	«	۳ ـ رعد و برق	۱۳۴
۳۷ ـ موسی و شبان			۱۳۸

کلمه های تازه :

پندار= فکر، اندیشه

سرآغاز= اوّل ، شروع

کِردار= عمل

موفّقیّت = کامیابی، به مقصود رسیدن

نیک= خوب

پرسش :

۱ ـ ما هر کاری را با نام که شروع می کنیم؟

۲ ـ چرا خوب فکر کردن لازم است ؟

۳ ـ اگر کردار ما خوب نباشد چه می‌شود ؟

۴ ـ اگر گفتار ما خوب نباشد چه می‌شود ؟

۵ ـ آیا با نام خدا کاری را شروع کردن برای موفّقیّت در آن کار کافی است؟

تکلیف شب :

جواب این سؤالها را بنویسید.

۱ ـ چه کارهای نیکی در تابستان انجام داده‌اید ؟

۲ ـ برای اینکه امسال موفّق بشوید چه کارهایی باید

بکشید؟

۳ ــ در زنگ تفریح حسن هنگام بازی به منوچهر تنه زد منوچهر به زمین افتاد و حسن او را بلند کرد و معذرت خواست . به نظر شما منوچهر چه باید بکند؟

۴ ــ در دبستان چگونه می‌توانید به آموزگار خود کمک کنید؟

۵ ــ در خانه به پدر و مادر خود چگونه کمک می کنید؟



پاییز

ماه مهر است خورشید اکنون

زودتر غروب می‌کند و روزها کوتاه

می‌شود گاهی در آسمان آبی لکّه‌های

ابر سیاه دیده می‌شود. باد پاییز ابرها



را به این طرف و آن طرف می‌برد. چند قطره باران به روی زمین می‌چکد.

برگ درختان کم کم رنگ تازه‌ای به خود می‌گیرد. بعضی زرد می‌شود، بعضی دیگر نارنجی و بعضی قرمز می‌شود. تغییر رنگ برگها رسیدن پاییز را خبر می‌دهد.

میوه‌های پاییزی رسیده و خوشمزه شده است. وقت آن رسیده است که باغبانان شاخه‌های سنگین و پر بار درختان را سبک کنند و

سدهای حود را ار میوه‌های پاییزی پر کنند و به بازار ببرند.

پاییز فصل هلوی پر آب و سیب سرخ خراسان و خربزهٔ شیرین اصفهان و انگور زرّین شیراز و انار ساوه است. پاییز فصل گلهای خوشبو مانند گل داوودی و مریم است

ماه مهر، ماهِ اوّل پاییز و هنگام باز شدن دبستان و شروع کار و کوشش است

کلمهٔ تازه :

زرّین = طلایی

پرسش :

۱ ــ روزهای پاییز کوتاهتر است یا روزهای تابستان؟

۲ ــ آیا واقعاً درختان لباسهای خود را رنگ می‌کنند؟

۳ ــ مقصود از «لباسهای سبز درختان» چیست؟

۴ ــ ماه مهر چندمین ماه سال است؟

۵ ــ چه درختهایی رنگ برگشان در پاییز قرمز می‌شود؟

۶ ــ شهر ما به داشتن چه میوه‌ای مشهور است؟

به این نکته توجّه کنید :

زر	زرّین
آهن	آهنین
نمک	نمکین
خون	خونین
پشم	پشمین

تکلیف شب اوّل :

با هر یک از کلمه های زیر یک جمله بسازید.

خورشید ، غروب ، قطره ، خوشمزه ، بعضی ، فصل ، پاییز ، باغبان

سبد .

تکلیف شب دوّم .

جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ــ چه چیز آمدن بهار را خبر می‌دهد؟

۲ ــ چه چیز آمدن پاییز را خبر می‌دهد؟

۳ ــ پاییز چندمین فصل سال است ؟

۴ ــ ماههای پاییز کدام است ؟

چند میوهٔ پاییزی را نام ببرید و شکل آنها را بکشید

پرچم

محمود روزنامه را باز کرد. بالای صفحهٔ اوّل آن عکس افسری را دید که زانو زده است و پرچم را می‌بوسد. مدّتی به این عکس نگاه کرد. پدرش پرسید: پسر جان، به چه چیز این طور با دقّت نگاه می‌کنی؟

محمود گفت: بابا جان چرا افسران پرچم را می‌بوسند؟ راستش من هنوز نمی‌دانم که پرچم برای چیست؟

پدرش گفت. پسرجان پرچم نشانهٔ وجود هر کشوری است. افسری که پرچم را می‌بوسد قَسَم می‌خورد که در خدمت به کشور خویش و حفظ آن بکوشد. من شنیده‌ام که در مسابقه‌های ورزشی بین‌المِلَلی ورزشکاران هر کشوری با پرچم خود به میدان ورزش وارد می‌شوند و مردم از هر پرچمی می‌فهمند که ورزشکاران از چه کشوری هستند. می‌گویند که وقتی ورزشکاران ما با پرچم خود وارد میدان می‌شوند، ایرانیانی که در آنجا هستند از شوق فریاد می‌کشند و



زنده باد می گویند، یعنی زنده باد ایران.

محمود گفت: حالا فهمیدم که چرا ما هم در دبستان صبحها در مقابل پرچم سرود می‌خوانیم.

ترکیب تازه :

مسابقه های ورزشی بین‌المللی = مسابقه هایی که ملّتهای مختلف جهان در آن شرکت می کنند.

پرسش :

۱ ــ محمود به چه چیز مدّتی نگاه می کرد؟

۲ ــ چه چیز را محمود هنوز نمی‌دانست؟

۳ ــ پرچم نشانهٔ چیست؟

۴ ــ آیا فقط کشور ما پرچم دارد؟

تکلیف شب اوّل :

ــ جواب این سؤالها را بنویسید.

۱ ــ پرچم نشانهٔ چیست؟

۲ ــ رنگهای پرچم ما چیست؟

۳ ــ نشان پرچم ما چیست؟

۴ ــ چرا باید به پرچم احترام بگذاریم؟

ــ شکل پرچم ایران را بکشید.

تکلیف شب دوّم :

در هر یک از جمله های زیر کلمه‌ای افتاده است. آن را

به جای خود بگذارید و از روی این جمله‌ها یک بار بنویسید

۱ـ وطن ما   است .

۲ـ تهران . .. .. ایران است .

۳ـ ما کشور خویش را   داریم .

۴ـ نشان پرچم ما . . است .

۵ـ پرچم نشانهٔ . هر کشوری است .

۶ـ ما به پرچم خود   می‌گذاریم .

نمایندهٔ کلاس سوّم دبستانِ ابنِ سینا

هیچیک ار کلاسهای دبستان ابن‌سینا مُبصر نداشت. شاگردان هر کلاس نمایندگانی برای مدّت یک ماه انتخاب می‌کردند تا کارهای لازم کلاس خود را انجام بدهند. این نمایندگان مسئولِ حفظ نظم و ترتیب دبستان نیز بودند.

آن روز کلاس سوّم جنب و جوش بیشتری داشت. اوّل ماه بود و شاگردان می‌بایست که نمایندگان جدیدی انتخاب بکنند. آموزگار وارد کلاس شد و پس از اینکه شاگردان آرام و بیصدا بر جای خود قرار گرفتند، چنین گفت.

ـ خوب بچّه ها، امروز بار دیگر شما باید دو نفر از همکلاسهای خود را انتخاب بکنید. اکنون ببینیم که در این انتخابات به چه نکته‌هایی باید توجّه داشته باشیم. همه فکر کنید و بگویید که نمایندهٔ خوب باید دارای چه صفاتی باشد.

سپس پروین را به پای تخته خواند تا نظر شاگردان را

بنویسد :

هما گفت· نماینده باید درس‌خوان باشد

نسرین گفت : نماینده باید جدّی باشد.

رزی گفت : نماینده باید عادِل باشد

فرخنده گفت نماینده باید مرتّب و منظّم باشد.

یکی از شاگردان از آخر کلاس گفت: نماینده باید کسی باشد که بچّه‌های دیگر دوستش داشته باشند

پروین گفت· نمایندگی صبر و حوصله می‌خواهد.

آموزگار گفت : بسیار خوب، پس شما خوب می‌دانید که نمایندهٔ کلاستان باید چگونه کسی باشد. اکنون مثل همیشه بر روی یک ورق کوچک کاغذ اسم دو نفر راکه به نظر شما شایستهٔ این کارند بنویسید بعد رأی همهٔ شما را روی هم می‌ریزیم و آن دو نفری راکه از همه بیشتر رأی داشتند به نمایندگی کلاس قبول می کنیم

کلمه های تازه :

شایسته= ماسب

مسئول= کسی که ابحام دادن کاری را به عهده دارد

پرسش :

۱ ــ وظیفهٔ نمایندگان کلاسها چه بود؟

۲ ــ این نمایندگان برای چه مدّتی انتخاب می‌شدند؟

۳ ــ هر کلاس چند نماینده انتخاب می کرد؟

۴ ــ آموزگار پروین را چرا به پای تخته خواند؟

۵ ــ شاگردان دبستان ابن‌سینا نمایندگان خود را چگونه انتخاب می کردند؟

تکلیف شب اوّل :

ــ درس را بدقّت بخوانید و جواب پرسش پنجم را بنویسید

ــ از روی هر یک از این کلمه‌ها پنج بار بدقّت بنویسید

ابن‌سینا ـ مبصر ـ انتخاب ـ مسئول ـ حفظ ـ نظم و ترتیب .

تکلیف شب دوّم :

شاگردان کلاس سوم چه صفاتی برای نمایندهٔ خوب ذکر کردند؟ به نظر شما نمایندهٔ کلاس چرا باید دارای این صفات باشد؟

صُبح

شبِ تاریک رفت و آمد روز   وَه چه روزی ! چو بخت من پیروز
پادشاهِ ستارگان امروز   از اُفق سر برون نکرده هنوز

بازشد دیدگان من ازخواب
بَه بَه از آفتاب عالمتاب !

ازاُفق صُبحدَم سِپیده دَمید   آسمان همچو نُقره گشت سپید
باشکوه و جَلال و جاه رسید   پادشاه ستارگان، خورشید

بازشد دیدگان من ازخواب
بَه بَه از آفتاب عالمتاب !

(یحیی دولت آبادی)

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

آفتاب عالمتاب= خورشید که به همهٔ عالم می‌تابد

افق = جایی که بنظر می‌رسد که زمین و آسمان در آنجا به هم رسیده‌اند.

دمید= طلوع کرد، بر آمد

دیدگان= چشمها

صبحدم= صبح زود، سحر

وه= نَه

پرسش :

۱ ــ مقصود از «پادشاه ستارگان» چیست ؟

۲ ــ آیا شما هرگز افق را دیده‌اید ؟

۳ ــ چرا هنگام سحر آسمان به رنگ نقره است ؟

۴ ــ چه چیزهای دیگری شکوه و جلال دارند ؟

به این نکته توجّه کنید :

این کلمه‌ها یک معنی دارند:

شکوه،جلال، شوکت، بزرگی ــ جهان، دنیا ، عالم ــ

چشم، دیده.

تکلیف شب اوّل :

از روی شعر یک بار بنویسید و آن را حفظ کنید

تکلیف شب دوم :

این شعر را به زبان ساده بنویسید.

سرگذشتِ یك نامه

من ورق کاغذ سفیدی بودم. بر من چیزی نوشته نشده بود و با کاغذهای سفید دیگر فرقی نداشتم. افسانه مرا بر داشت و برروی من نامه‌ای برای دوستش ناهید نوشت. حال او را پرسید و به او خبر داد که به مدرسهٔ تازه‌ای رفته است. آنگاه مرا با دقّت تا کرد و در پاکت گذاشت. روی پاکت نشانی خود و ناهید را نوشت و تمبری بر گوشهٔ آن چسباند و در صندوق پست انداخت.

مدّتی تنها ماندم. پس از آن چندین پاکت دیگر به صندوق انداخته شد. از تنهایی درآمدم. همه ساکت در کنار هم نشستیم. به هم چیزی نمی‌گفتیم و به اَسرارِ یکدیگر کاری نداشتیم.

سر ساعت نامه رسان آمد. همهٔ پاکتها را در کیسه‌ای ریخت و به ادارهٔ پست برد. در آنجا ما را به دسته‌های مختلف تقسیم کردند. هر دسته از نامه‌ها به راهی می‌رفتند. راه من و همراهانم بسیار دور بود. ما را در هواپیما گذاشتند. پس از مدّتی در فرودگاه

پایین آمدیم دوباره ما را به ادارهٔ پست بردند و بر پشت ما مُهرِ رسید زدند نامه‌رسان منتظر ما بود ما را در کیف خود گذاشت و براه افتاد. نشانیها را می‌خواند و هر پاکت را به خانه‌ای می‌برد. من دلم می‌خواست که زودتر به دست ناهید برسم، او را ببینم و پیغام افسانه را به او برسانم.

وقتی که نامه رسان درِ خانهٔ ناهید را زد، دخترکی در را باز کرد نامه رسان مرا به دست او داد. دخترك از دیدنم بسیار خوشحال شد. دانستم که خود ناهید است. ناهید مرا با دقّت و اشتیاق خواند و مرا به جای افسانه نوسید.

کلمه های تازه :

اسرار = سِرها ، رازها

اشتیاق= شوق و میل بسیار.

سرگذشت= شرح حال

پرسش :

۱ ـ این داستان از زبان کیست ؟

۲ ـ افسانه بر روی کاغذ چه نوشت ؟

۳ ـ پس از نوشتن نامه ، افسانه چه کرد ؟

۴ ـ چرا تمبر به روی پاکت می‌چسبانند ؟

۵ ـ چه کسی نامه‌ها را از صندوق پست بیرون می‌آورد ؟

۶ ـ در پستخانه نامه‌ها را چه کردند ؟

۷ ـ نامهٔ افسانه چگونه به شهر ناهید رفت ؟

به این نکته توجّه کنید :

این کلمه‌ها از یک خانواده هستند :

نامه ، نامه‌رسان ، نامه‌بر   سِر ، اسرار ، سرّی ، اسرارآمیز
پست ، پُستچی ، پُستخانه .

تکلیف شب اوّل :

ـ با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید .

نشانی ، تمبر ، صندوقِ پُست ، فرودگاه ، مُهر ، نامه‌رسان ، پُستخانه ، نامه .

ـ از روی هر یک از کلمه‌های هم خانوادهٔ بالا سه بار بنویسید.

تکلیف شب دوّم :

حواب این سؤالها را بنویسید.

۱ ــ برای اینکه نامه به گیرنده برسد چه باید بکنیم؟

۲ ــ حرج پست چگونه پرداخت می‌شود ؟

۳ ــ آیا همهٔ تمبرها یک قیمت دارد ؟

۴ ــ چرا در پستخانه نامه‌ها را به دسته‌های مختلف تقسیم می کنند؟

۵ ــ چه کسی نامه‌ها را به خانه‌ها می‌رساند؟

۶ ــ اگر نامه رسان و پستخانه نبود چه می‌شد ؟

جشن نور در هندوستان

در اواخر مهر، در همه جای هندوستان ، چه در دهها و چـه در شهرهای بزرگ، مردم خود را برای جشن نور یا «دیوالی» آماده می کنند «رام » که در دهی زندگی می کند همهٔ حیوانات خود را می‌شوید و می آرایند تا زیبا شوند و در جشن شرکت کنند. خواهرش «سیتا » در پختن غذاهای مخصوص و دوختن لباس نو برای اهل خانه بـه مادرش کمک می کند؛ چراغهای گِلی را آماده می کند و در آنها روغن می‌ریزد

وقتی که چراغها مُهَیّا شد همهٔ اهل خانه در چیدن آنها شرکت می کنند. این چراغها را در اتاقها ، کنار پنجره‌ها ، دور خانه و بر روی لبهٔ بام می‌چینند. پس از غروب خورشید همهٔ آنها را روشن می کنند.

هندیها عقیده دارند که فرشتهٔ ثروت و زیبایی به خانه ای‌خواهد رفت که روشن و نورانی باشد

بچّه‌ها این جشن را بسیار دوست دارند، زیرا لباسهای نو

می‌پوشند و اسباب بازیهای تازه بدست می آورند و شیرینیهای خانگی می‌خورند. امّا «سیتا» و «رام» بیش از هر چیز از تماشای نور لرزان چراغها که خانهٔ آنها را مثل خانهٔ پریها کرده است، لذّت می‌برند

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

مُهیّا شد= آماده شد

می آراید= زینت می دهد

پرسش :

۱ ـ جشن دیوالی در چه فصلی از سال است؟

۲ ـ پسرك هندی برای چه حیوانات خود را می آراست؟

۳ ـ سیتا در چه کارهایی به مادرش کمک می کرد؟

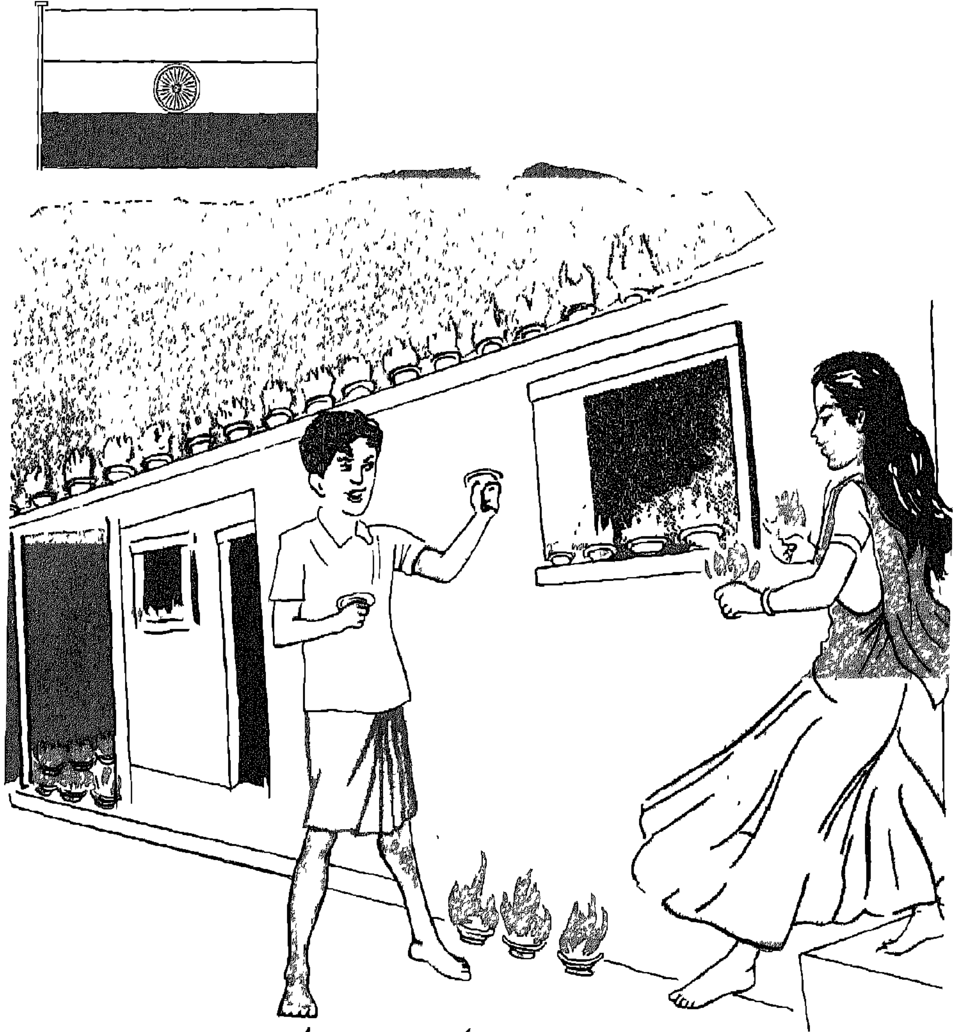
۴ ـ هندیها در این جشن از چراغهای روغنی چگونه استفاده می کنند؟

۵ ـ چرا می‌خواهند که همهٔ خانه روشن باشد؟

۶ ـ چرا بچّه‌ها این جشن را دوست دارند؟

به این نکته توجّه کنید :

این کلمه‌ها از یک خانواده‌اند



آراستن (می آراید) ، آرایش ، آراسته ، آرایشگاه ،
آرایشگر .
مهیّا ، تهیّه .
نور ، نورانی

تکلیف شب اوّل :

- با هر یک از این کلمه‌ها و عبارتها یک جمله بسازید:

زیبا ، جشن ، آماده‌ام ، اهلِ خانه ، عقیده دارند ، ثروت ، پری ، لذّت می‌بریم .

- از روی هر یک از کلمه‌های هم خانوادهٔ بالا سه بار بنویسید.

تکلیف شب دوّم :

این جدول را حل کنید.

۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
							۱
							۲
							۳
							۴
							۵

از راست به چپ:

۱ ـ هندیها عقیده دارندکه فرشتهٔ زیبایی به خانه‌ای می‌آیدکه آن را داشته باشد.

۲ ــ بحش اوّل کلمهٔ «ایران»ــنام خواهر «رام».

۳ ــ معنی آن مخالف معنی تنبل است‌ــماه و ستاره در این موقع دیده می‌شوند

۴ ــ اگر «گر» به آن اضافه کنیم در کارخانه‌ها زیاد است‌ــبه جای آن بدن هم می گوییم.

۵ ــ «من» وارونه ــاین میوه اصفهانیش معروف است

از بالا به پایین

۱ ــ می گویند بال پریها این طور است.

۲ ــ خراب.

۳ ــ زبر نیست.

۴ ــ حیوان با وفایی است

۵ ــ معنی آن مخالف معنی «با» است‌ــیکی از علامتهای بیماری.

۶ ــ کلمه‌ای که بخش اوّل آن در «آتش» هست وبخش دومش در «نهادن»

۷ ــ وسیلهٔ خوبی است برای بازی.

داستان پرواز

۱ - پروازها

زنبورهای عسل پرواز می‌کنند، به دنبال گلزاری خوشبو از این صحرا به آن صحرا می‌روند. بالهای ظریف زنبورها همیشه آنها را در جستجوی گلزارها یاری می‌کند.

در آغاز زمستان پرستوها در آسمان بال و پر می‌گشایند، از فرازِ دشتها و کوهها می‌گذرند و خود را به جاهای گرم می‌رسانند. بالهای سیاه پرستو او را در فرار از سرما یاری می‌کند.

عقابها از آشیانهٔ خود که در کوههای بلند است به پرواز در می‌آیند و اوج می‌گیرند. بالهای نیرومند عقاب در طوفانهای سخت او را یاری می‌کند تا به آشیانه بازگردد.

انسان نیز همیشه آرزوی پرواز داشته است. می‌خواسته است که در آسمان زیبای آبی پرواز کند، از عُقابها بالاتر برود و از ابرها بگذرد. امروز انسان به این آرزوی دیرین رسیده است، امّا هنوز به

فضاهای دورتر دست نیافته. می‌کوشد تا به ماه روشن و ستارگان زیبا برسد، از آنجا به جهان بنگرد و دنیا را بهتر بشناسد.

کلمه های تازه :

اوج می‌گیرند = به بالای آسمان می‌روند

دیرین = قدیمی

گلزار = زمین پر گل

فراز = بالا

نیرومند = قوی

پرسش :

۱ ــ بال برای پرندگان چه فایده‌ای دارد؟

۲ ــ آیا شما هم هرگز در آرزوی پرواز بوده‌اید؟

۳ ــ آیا امروز انسان پرواز می‌کند؟

۴ ــ فرق پرواز انسان با پرواز پرندگان چیست؟

به این نکته توجّه کنید :

این کلمه‌ها از یک خانواده هستند:

صحرا، صحرایی، صحراگرد، صحرانشین، صحرانورد

پر، پرنده، پرواز

فضا، فضا نورد، فضایی

دیر، دیرین.

تکلیف شب اوّل :

با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید :

صحرا ، صحرائی ، صحرانشین ، پرنده ، پر ، پرواز ، عقاب ،
طوفان ، یاری می‌کند ، فضانورد .

تکلیف شب دوّم :

اسم چهار حیوان را بنویسید که بال دارند و پر ندارند.

اسم چهار حیوان را بنویسید که هم بال دارند و هم پر.

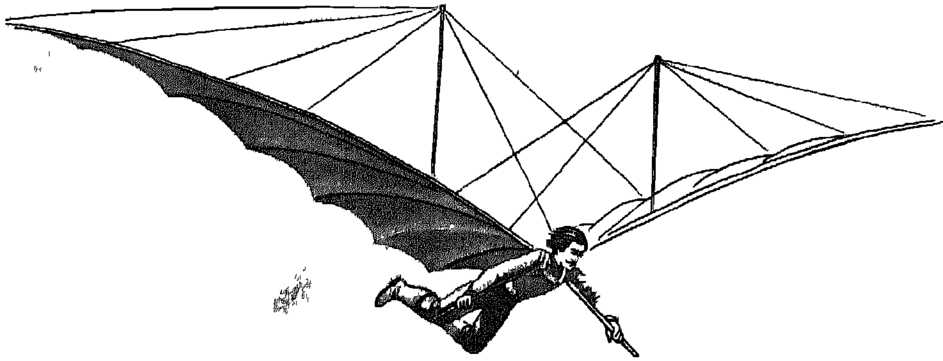
اسم چهار حیوان را بنویسید که هم بال دارند و هم پر دارند ولی پرواز نمی‌کنند.

۲ - داستان پرواز انسان

از روزگاران بسیار قدیم پرندگان در آسمان پرواز می کردند، و انسان پابند زمین بود

سالهای سال کودکان و جوانان با حَسْرَتْ به پرواز پرندگان می‌نگریستند حتّی صد سال پیش هنگامی که «اُتُو» جوان آلمانی به خیال پرواز افتاد، همه تعجّب کردند. این کار محال بنظر می‌رسید، ولی اتو عقیده داشت که «خواستن، توانستن است» اتو به بال گستردهٔ پرندگان دقّت بسیار کرده بود و می گفت . اگر بتوانم بال بزرگ و نیرومندی بسازم، خواهم توانست مانند پرندگان پرواز کنم.

اتو سالها کوشش کرد. بالهای گوناگون ساخت امّا با هیچیک از آنها نتوانست پرواز کند. اتو نا امید نشد و از کار وکوشش باز نایستاد. عاقبت روزی که باد ملایمی می‌وزید بالهای بزرگی راکه تازه ساخته بود بر دوش بست و از فراز تپّه‌ای خود را در فضا رها کرد وآرام و آهسته با بالهای گسترده به زمین فرود آمد. اتو از شادی در



پوست نمی‌گنجید و همهٔ مردم به او تبریک می‌گفتند. از آن پس بالهای بهتر و محکمتری ساخت و با آنها نزدیک دو هزار بار پرواز کرد. ولی روزی، ناگهان هنگام پرواز، باد تندی وزید و بالهای قهرمان پرواز را در هم شکست.

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

حسرت= آرزو

در هم شکست= خرد کرد

گسترده= باز

گوناگون = مختلف، جوربجور

نمی گنجید= جا نمی گرفت

پرسش :

۱ ـ اتو اهل چه کشوری بود؟

۲ ـ عقیدهٔ اتو چه بود؟

۳ ـ اتو بالهای خود را از روی چه چیز ساخت؟

۴ ـ چند سال پیش انسان نخستین بار به آرزوی پرواز خود رسید؟

۵ ـ «قهرمان پرواز» در این داستان کیست؟

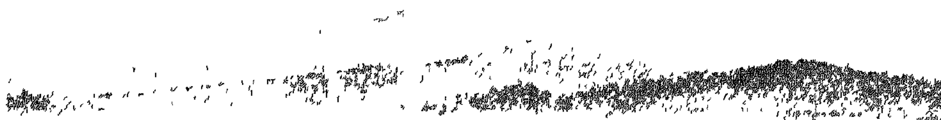
تکلیف شب اوّل :

از روی هر یک از این کلمه‌ها و عبارتها پنج بار بنویسید:

حسرت، حتّی، گسترده، نایستاد، فضا، فضانورد، رها، رها کرد، محکمتر، قهرمان .

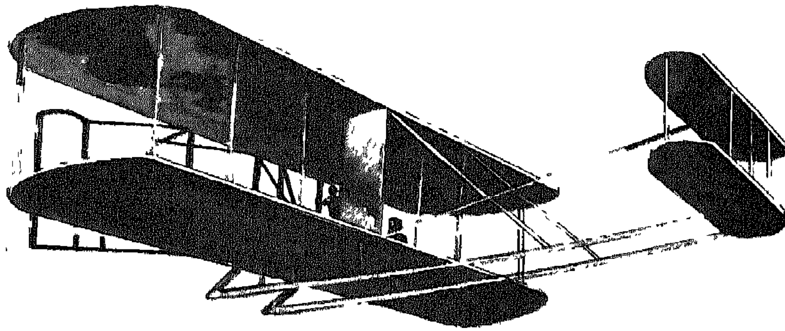
تکلیف شب دوّم :

از روی بند آخر این درس یک بار بنویسید و به املای کلمه‌ها توجّه کنید



۳ ـ نخستین هواپیما

«ویلبر رایْت» جوان با هوش و درس‌خوانی بود. روزی هنگام بازی به زمین خورد و به سبب شکستن استخوان مجبور شد که چندسال در خانه بماند. او در این مدّت بیکار ننشست و کتابهای بسیار خواند. اتّفاقاً کتابهایی در بارهٔ سرگذشت «اتو» و آزمایشهای او به دستش رسید. ویلبر رایْت پس از خواندن این کتاب تصمیم گرفت که کاراو را



دىبال کند. پس با کمک برادر خود «اُرویل» بالهایی ساحت که با آن می‌شد از بلندی بسلامت فرود آمد. چندی بعد این دو برادر امریکایی به فکر ساختن ماشینی برای پرواز افتادند.

سه سال طول کشید تا کوششها و تجربه‌های ویلبِر و ارویل به نتیجه رسید. هنگامی که نخستین هواپیمای آنها آماده شد دوستان خود را به دشتی دعوت کردند تا اوّلین پرواز آنها را تماشا کنند. همه

با اشتیاق منتظر دیدن این کار عجیب بودند .

ماشین هواپیما روشن شد. قلب دو برادر از شادی و هیجان

می تپید. سرانجام هواپیما از زمین بر خاست و شروع به پرواز کرد

این پرواز ۳۸ دقیقه بطول انجامید. سپس هواپیما در میان شادی

دوستان بسلامت بر زمین نشست و ویلبر با سرافرازی از آن خارج

شد.

ویلبر و اَرویل اوّلین کارخانهٔ هواپیما سازی را تأسیس کردند.

بدینسان آسمان به اختیار انسان در آمد

از آن زمان تقریباً شصت سال گذشته است. امروز در باد و باران

و توفان، هواپیما با بالها و موتور نیرومند خود بر فراز ابرها پرواز

می کند و انسان را در اندك مدّتی از این سوی زمین به سوی دیگر آن

می‌برد. دیگر پرواز به دور زمین بشر را راضی نمی کند و انسان در پی

آن است که به ستارگان دست بیابد.

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

بدینسان= به این سان، به این ترتیب

بطول انجامید= طول کشید

تأسیس کردند= بنیان گذاشتند.

سبب= دلیل، علّت

سرافرازی= سر بلندی، افتخار

هیجان= شور

پرسش :

۱ ــ برادران رایْت اهل چه کشوری بودند؟

۲ ــ آیا این دو برادر از کار اتو با خبر بودند؟

۳ ــ مطالعه ها ، کوششها و زحمتهای برادران رایت پس از چند سال به نتیجه رسید؟

۴ ــ از اوّلین پرواز انسان با هواپیما تقریباً چند سال می گذرد ؟

۵ ــ به تصویر این درس نگاه کنید، آیا هواپیمای برادران رایت مثل هواپیماهای امروزی بوده است ؟

۶ ــ آیا می دانید که اوّلین کسی که به دور کرهٔ زمین گردید

که بود و اهل چه کشوری بود؟

تکلیف شب اوّل :

کلمه‌هایی پیدا کنید که معنی آنها مخالف معنی کلمه‌های زیر باشد و با هر یک از آنها یک جمله بسازید.

درس‌خوان ، سالم ، نخستین ، بااشتیاق ، شادی ، نیرومند ، شجاع ، مثال ، بعد ، قبل .

من بعد از او به منزل آمدم .

خواهرم قبل از همه به مدرسه رسید .

تکلیف شب دوّم :

به این سؤالها جواب بدهید:

۱ ـ تا صد سال پیش آسمان جای پرواز که بود؟

۲ ـ آرزوی دیرین انسان چه بود؟

۳ ـ اوّلین کسی که به این آرزو رسید که بود و اهل کجا بود؟

۴ ـ اوّلین هواپیما را که ساخت؟

۵ ـ فرق پرواز اتو با پرواز برادران رایت چه بود؟

مورچه و جیرجیرک

بادِ سردِ پاییز می وزید . جیرجیرک خسته و گرسنه ، از سرما می لرزید و در جستجوی پناهگاهی بود . به درِ خانهٔ مورچه رسید . در زد . مورچه در را باز کرد . جیرجیرک از او کمک خواست .

مورچه پُرسید : جان من ، مگر در تابستان به فکر امروز نبودی ؟ کار نکردی و دانه نیندوختی . مگر نمی دانستی که ،



روز تو یک روز به پایان رسد   نوبت سرمای زمستان رسد ؟

جیرجیرک جواب داد : آن وقت آفتاب بود . فصل گُل و سبزه بود . وقت آواز و شادی بود . مورچه گفت من هم از روشنی آفتاب و زیبایی گل و سبزه و شنیدنِ آواز لذّت می بُردم ، ولی در فکر سرمای زمستان هم بودم .

ساخته ام بام و در و خانه ای   تا نَرَوَم بر درِ بیگانه ای

جیرجیرک التماس می کرد و می گفت :

مرحمتی می کن و جاییم دِه   گرسنه اَم برگ و نواییم دِه

مورچه دلش به حال او سوخت ، ولی از ترسِ آنکه خود و بچّه هایش در زمستان گرسنه بمانند جواب داد :

دانه و قوتی که در انبارِ ماست   توشهٔ سرمای زمستان ماست

(شعرها از پروین اعتصامی)

کلمه های تازه :

انبان= کیسهٔ چرمی

سرگ و سوا= آنچه برای رندگی لازم است. در ایمجا به معنی حوراکی است

بیگانه= ناآشنا

پناهگاه= جایی که به آن پناه می‌برند.

توشه= ذخیره

قوت= عذا ، خوراك

مرحمت= رحم ، لطف ، مهربانی

می کن= بکن

بیندوختی= ذخیره نکردی

پرسش :

۱ ــ این داستان در چه فصلی اتّفاق افتاده است ؟

۲ ــ مورچه در کجا خانه می کند ؟

۳ ــ چرا جیرجیرك در پاییز حا نداشت و گرسنه مانده بود ؟

۴ ــ آیا مورچه ار تفریح و آوار بَدَش می آمد ؟

۵ ـ مورچه در تابستان چه می کند؟

۶ ـ حیرحیرك در تابستان چه می کند؟

تکلیف شب اوّل :

ار روی هر یک ار ایـن کلمه‌های هم‌حاـواده سه بار سویسید:

پناه ، پناهگاه ، پناهنده ـ اندوختن ، اندوخته ـ رحم ، مرحمت ، تَرَحُّم .

تکلیف شب دوّم :

جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ـ توشهٔ رمستان مورچه چه بود؟

۲ ـ شعرهای این داستان ار کدام شاعر است؟

۳ ـ اگر شما به جای مورچه بودید چه می کردید؟

ابوعلی سینا دانشمندِ بزرگِ ایران

در حدود هزار سال پیش در یکی از شهرهای ایران پسری بدنیا آمد مادرش، ستاره، نام او را حسین گذاشت حسین از پنج سالگی شروع به درس خواندن کرد با علاقهٔ بسیار درس می‌خواند و بسرعت پیشرفت می‌کرد. کتاب را بیش از هر چیز دوست داشت و بتدریج برای خود کتابخانهٔ کوچکی درست کرد هر جا که کتاب تازه‌ای می‌دید، می‌خرید و آن را با دقّت می‌خواند و در کتابخانه‌اش نگاه‌ـ می‌داشت

حسین در هجده سالگی طبیب ماهری شد. هر کس که بیماریِ سختی داشت پیش او می‌رفت. حسین، که در این زمان او را ابـوعلی سینا می‌خواندند، ویْ را معالجه می‌کرد

در این وقت پادشاه ایران سخت بیمـار شد. همهٔ پزشکان از درمانِ او نا امید شدند. سرانجام ابوعلی سینا را برای معالجهٔ شاه دعوت کردند و ابوعلی در مدّت کوتاهی وی را معالجه کرد در مقابل

ایں خدمت پادشاه اجاره داد که این حوان دانشمند ار کتابخانهٔ بزرگ او استفاده کند. ابوعلی شادمان شد و رور و شب به مطالعهٔ پرداخت در بارهٔ آنچه می‌حواند فکر می کرد و می‌خواست که به علّت هر چیر پی ببرد.

ابوعلی در بارهٔ تجربه‌ها و مطالعه‌های حود کتابهای بسیار مهمّی نوشته است. همهٔ مردم جهان از دانش این مرد بزرگ تا امرور استفاده می کنند

ابوعلی مرد مهربان و مُتِواضِعی بود و بیماران مُستمند را رایگان معالحه می کرد همه او را دوست می‌داشتند و به او احترام ـ می گذاشتند.

ابوعلی سینا در سن شصت و چهار سالگی درگذشت آرامگاه ابوعلی سینا در شهر همدان است

کلمه های تازه :

آرامگاه= مقبره

بتدریج = کم کم

رایگان= مفت

درمان= علاج

ماهر= زبر دست

متواضع= فروتن ، کسی که تکبّر ندارد

مستمند= محتاج

مطالعه = خواندن چیزی برای بدست آوردن اطلاعات بیشتر

وی= او

پرسش :

۱ ــ ابوعلی سینا تقریباً چند سال پیش بدنیا آمد؟

۲ ــ از چند سالگی به درس خواندن پرداخت؟

۳ ــ چگونه برای خود کتابخانه‌ای درست کرد؟

۴ ــ ابوعلی اوّل در چه فنّی مشهور شد؟

۵ ــ چرا ابوعلی کتاب بسیار می‌خواند؟

۶ـ پادشاه ایران چه پاداشی به او داد؟

۷ـ آرامگاه ابوعلی سینا در کدام شهر ایران است؟

تکلیف شب اوّل:

از روی آن قسمت از درس که مربوط به زندگی ابوعلی در دربار شاه است، یک بار بنویسید.

تکلیف شب دوّم.

با هر یک از این کلمه‌ها و ترکیبها یک جمله بسازید:

شروع، علاقه، بسرعت، دقّت، هجده، معالجه کرد، مهمّ، استفاده کردم، احترام.

مکتب

من بابا بزرگم را خیلی دوست دارم. موهایش مثل برف سفید است و صورتش مثل آفتاب روشن. دیروز وقتی که از مدرسه به خانه بازگشتم دیدم که بابا بزرگ آنجاست. خوشحال شدم، سلام کردم.

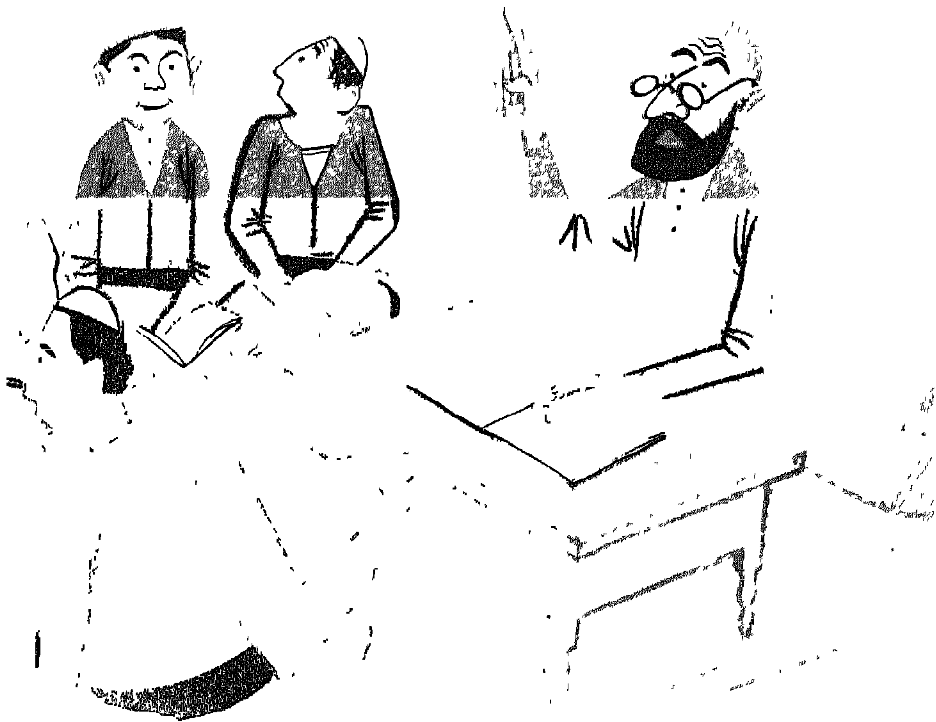
در جوابم گفت: سلام به روی ماهت پسر جان، از مکتب آمده‌ای؟

خندیدم و گفتم: پدر جان، من به مکتب نمی‌روم، به دبستان می‌روم!

بابابزرگ سری تکان داد و گفت: ببخشید، دبستان. آخر ما که بچّه بودیم به مکتب می‌رفتیم. حالا دیگر بچّه‌ها به مکتب نمی‌روند و از ملّاها و ملّاباجیها کتک نمی‌خورند.

پرسیدم: ملّا که بود؟ ملّا باجی به که می‌گفتند؟ اگر حوصله دارید برایم درست بگویید که مکتب چطور جایی بود.

بابا بزرگ عبایش را دور زانویش پیچید و بآرامی چنین گفت: وقتی که بچّه بودم مرا به مکتب فرستادند. در بازار دکّانی بود که



در آن چیزی فروخته نمی‌شد. این دکّان مکتب‌خانه بود. در یک‌طرف آن ملّا روی تُشک کوچکی می‌نشست و کتابش را روی میز کوتاهی می‌گذاشت، و از همان جا درس می‌داد. بچّه‌ها هم‌یک تکّه فرش‌می‌آوردند و روی آن می‌نشستند و درسی را که ملّا داده بود بلند بلند می‌خواندند. اگر اتّفاقاً کسی اشتباهی می‌کرد، ملّا چوبدستی را بلند می‌کرد و بر سر شاگرد بیچاره می‌زد یا او را فَلَک می‌کرد



پرسیدم: راستی پدر جان، دخترها هم به مکتب می‌رفتند؟

جواب داد: بسیار کم. پدر و مادرها می‌گفتند که دختر سواد لازم ندارد. ولی کسی که می‌خواست دخترش با سواد بشود برایش معلّمِ سرِخانه می‌آورد یا او را به مکتب می‌فرستاد تا پیش ملّاباجی درس بخواند. خوب پسر جان، مثل اینکه زیاد حرف زدیم. حالا دیگر برو به درسهایت برس

پرسش :

۱ ـ بابا بزرگ چگونه مردی بود ؟

۲ ـ چرا پسر ار دیدن بابا بررگ خوشحال شد؟

۳ ـ بابا بزرگ سواد داشت یا بیسواد بود ؟

۴ ـ مکتب‌خانه چگونه جایی بود ؟

۵ ـ آیا در قدیم دخترها هم به مکتب می‌رفتند؟

۶ ـ ملاّباجی که بود؟

تکلیف شب اوّل :

کلمه‌هایی پیدا کنید که معنی آنها مخالف معنی این کلمه‌ها باشد و با هر یک از آنها حمله‌ای بسازید:

جوان ، شیرین ، خندید ، کوتاه ، بدبخت ، قدیم .

تکلیف شب دوّم :

ـ ار روی قسمتی که بابا بررگ وضع مکتب‌حانه را شرح داده است یک بار بنویسید

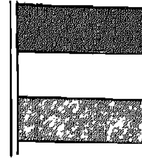
ـ داستان «مکتب» را یک بار با دقّت بخوانید ، سپس بنویسید که مکتب با دبستانهای امروزی چه فرقهایی داشت

جَشن سال نو در حَبَشه

در حبشه بهار و سال نو در مهرماه شروع می‌شود. یک هفته قبل از روز اوّل سال، «مایکِل» با پسران دهکده شاخه‌های خشک را دسته دسته به هم می‌بندند. غروب، هر یک از آنها دسته‌ای را آتش می‌زند و در ده براه می‌افتد و آن را در مقابل خانه‌ای به زمین می‌گذارد و آوازی می‌خواند. اهل خانه بیرون می‌آیند و همگی دور آتش به رقص و پایکوبی می‌پردازند. پس از آنکه آتش خاموش شد، به پسری که آن را آورده بود پول و خوراکی می‌دهند.

روزهای قبل از سال نو «آبِبا»، خواهر مایکل، و مادرش سخت مشغول هستند. آببا از نِیهای باریک سبز و زرد و سرخ سبد می‌بافد. مادرش لباسهای نو می‌دوزد.

روز اوّل سال آببا لباس نو به تن می‌کند و همراه دوستانش برای چیدن گلهای سفید و زرد، که در همه جا می‌روید، براه می‌افتد. دختران از این گلها تاجی می‌سازند و بر سر می‌گذارند و حلقه‌ای هم





ار آن به گردن می‌اندازند. سپس پرتقال و لیمو در سبدهای خود می گذارند و در کوچه های دهکده می گردند. ار خانه‌ای به خانهٔ دیگر می‌روند و شعر و آوار می خوانند هر خانه خوراکی یا پولی به آنها می دهد آببا و دوستانش هم به آنها پرتقال و لیمو می دهند.

پرسش :

۱ ــ بهار و سال نو در حبشه در چه ماهی است؟

۲ ــ مراسمی که یک هفته قبل از سال نو در حبشه اجرا می‌شود شبیه کدام رسم ماست؟

۳ ــ آببا با چه چیزی سبد می‌بافد

۴ ــ روز اوّل سال آببا با دوستانش به کجا می‌رود؟

۵ ــ آببا و دوستانش به مردم چه می‌دهند؟

تکلیف شب اوّل :

ــ سه فرق اصلی میان چهارشنبه‌سوری ایرانیها و آتش افروختن قبل از سال نو حبشیها را شرح بدهید

ــ سه شباهت اصلی بین مراسم سال نو ایرانیها و حبشیها را شرح بدهید.

تکلیف شب دوّم :

با هر یک از این کلمه‌ها و عبارتها یک جمله بسازید

غروب ، همگی ، مقابل ، مشغول‌هستند ، حلقه ، شعر .

کسریٰ و دهقان

شاه انوشیروان به موسمِ دی — رفت بیرون زشهر بهر شکار
در سر راه دید مزرعه‌ای — که در آن بود مردم بسیار

اندرآن دشت پیرمردی دید — که گذشته است عُمرِ او ز نَوَد
دانهٔ جوز در زمین می‌کاشت — که به فصل بهار سبز شود

گفت نوشیروان به آن دهقان — که چرا حرص می‌زنی چندین؟
پاهای تو بر لبِ گور است — تو کنون جوز می‌کنی به زمین؟

جوز دَه سال عمر می‌خواهد — که قوی گردد و ببار آید
تو که بعد از دو روز خواهی مُرد — گردکان کِشتَنَت چه کار آید؟!

مرد دهقان به شاه کسری گفت
مردم از کاشتن زیان نَبَرند

دگران کاشتند و ما خوردیم
ما بکاریم و دیگران بخورند

(ملک‌الشعرای بهار)

کلمه های تازه :

اندر= در

جوز= گردو

دگران= دیگران

زیان= ضرر

کسری= خسرو، پادشاه ساسانی ، انوشیروان

گردکان= گردو

گور= قبر

مَوسِم= هنگام

پرسش :

۱ ــ در چه فصلی انوشیروان به شکار رفته بود ؟

۲ ــ مردم در کجا جمع شده بودند؟

۳ ــ انوشیروان چه کسی را در میان مردم دید؟

۴ ــ چرا کسریٰ از کار دهقان تعجّب کرد؟

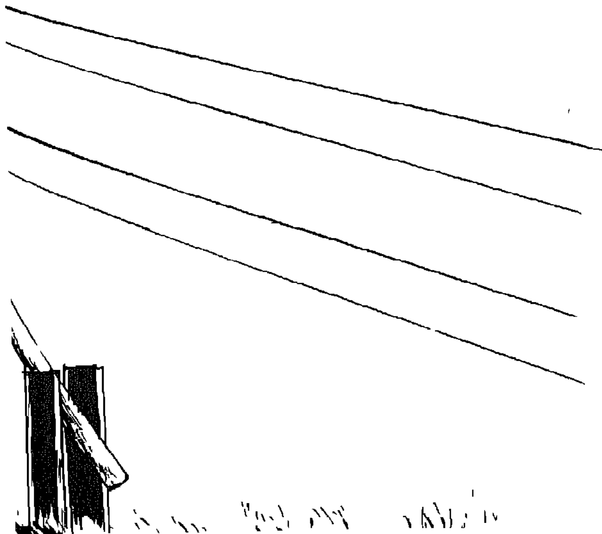
۵ ــ پیرمرد چه جوابی به کسریٰ داد؟

تکلیف شب اوّل :

از روی این درس یک بار بنویسید. شعر را حفظ کنید.

تکلیف شب دوّم :

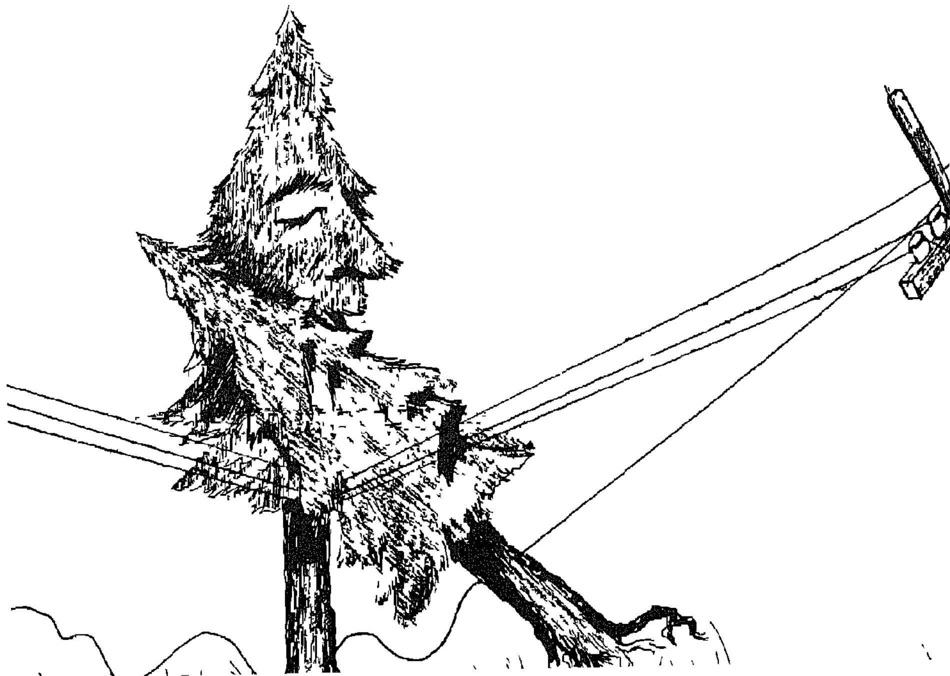
داستان کسریٰ و دهقان را بنویسید.



دو کاج

دو کاج بزرگ و پر شاخ و برگ در کنار جاده‌ای پهلوی هم روییده بودند. شاخه‌های این دو کاج چنان در هم رفته بود که جدا-کردن آنها از هم آسان نبود.

روزی طوفانی درگرفت و باد تند ریشهٔ یکی از کاجها را از خاک



بیرون آورد

کاج آسیب‌دیده سنگینی خود را روی رفیقش انداخت و گفت: برادر عزیز، اگر چند روزی به من کمک کنی و بگذاری که به تو تکیه کنم تا کم‌کم ریشه‌ام محکم بشود و بتوانم برپا بایستم، همهٔ عمر سپاسگزار تو خواهم بود. من و تو اگر کنار هم باشیم جلوهٔ بیشتری خواهیم داشت و کمتر آسیب می‌بینیم.

کاج دیگر خواهش او را پذیرفت. امّا پس از چند روز بتنگ آمد و به او گفت: آه چقدر سنگینی! بیش از این تاب تحمّل ترا ندارم!

کاج آسیب‌دیده در جواب گفت: دوست من، اگر به این زودی مرا رها کنی، با اوّلین باد بر زمین می‌افتم!

کاج مغرور با خود گفت: اگر تنها بمانم قد بلندم بیشتر جلوه می‌کند. آنگاه آهسته آهسته خود را از زیر تنهٔ رفیقش کنار کشید

کاج آسیب دیده هر چه کوشید نتوانست روی پا بایستد. در این

هنگام باد سختی ورید و کاج بیچاره با صدای دلخراشی به زمین افتاد و سیم تلگرافی را که از آنجا می گذشت ، پاره کرد .

روز بعدکه سیمکشها برای وصل کردن سیم به آنجا آمدند درخت افتاده را با ارّه قطعه قطعه کردند و برای آنکه بار دیگر سیم تلگراف قطع نشود کاج ناجوانمرد را هم با تبر انداختند.

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

آسیب= صدمه

بتنگ آمد = حوصله اش سر آمد

تاب تحمّل ترا ندارم= نمی‌توانم ترا تحمّل کنم

جلوه = زیبایی و روشنی ــ نشان داده شدن

سپاسگزار= ممنون، متشکّر

مغرور= خود پسند

ناجوانمرد= کسی که بخشنده و کریم نیست

پرسش :

۱ ــ کاجها در کجا روییده بودند؟

۲ ـ چرا ریشهٔ یکی از کاجها از خاك بیرون آمده بود؟

۳ ـ کاج آسیب دیده به چه چیز تکیه کرد؟

۴ ـ چرا کاج دیگر مغرور شده بود؟

۵ ـ اگر کاج سالم رفیقش را رها نکرده بود چه می‌شد؟

تکلیف شب اوّل :

این جمله‌ها را کامل کنید و از روی آنها بنویسید:

۱ـ دو کاج سرسبز کنار جادّه ای

۲ـ روز طوفانی . . . .

۳ـ کاج سالم پس از چند روز . . . .

۴ـ بیش از این تاب تحمّل ترا . .

۵ ـ روز جمعه ما به گردش وبه ما بسیار خوش

۶ـ ما به مدرسه . تا درس .

۷ـ این دو دوست هیچگاه از هم جدا .

تکلیف شب دوّم :

داستانی بنویسید که شرح فداکاری دوستی باشد.

آهو و موش و عقاب

روزی صیّادی به قصد صید از خانه بیرون رفت. دام نهاد. آهویی در دام افتاد بیچاره آهو ار ترس می‌لررید و به هر طرف نگاه می‌کرد، تا چشمش به موشی افتاد که از سوراخ بیرون آمده بود و او را تماشا می‌کرد. آهو موش را صدا کرد و گمت: اگر چه میان ما سابقهٔ دوستی نیست و لیکن امیدوارم که خواهش مرا بپذیری و مرا از این دام برهانی. اگر خلاص شوم تا آخر عمر ممنون و فرمانبردار تو خواهم بود.

ار آنجا که موش مودی و خود خواه بود گفت: سری را که درد نمی‌کند دستمال نمی‌بندند، من جرأت این کار را ندارم، ریرا که اگر صیّاد بداند که من ترا نجات داده‌ام خانه‌ام را خراب خواهد کرد. موش پس از این سخن ار آهو روی برگردانید و هنوز دو سه قدم پیش نرفته بود که عقابی او را صید کرد و برد.

صیّاد به‌سراغ دام آمد. چون‌چشمش‌به آهوی زیباافتاد، دلش

برحم آمد و ار کشتنش چشم پوشید. آهو را بدوش گرفت تا به بازار ببرد و بفروشد در راه مردی پیش آمد و گفت حیف است که چنین آهوی بیگناه و زیبایی اسیر باشد پس آهورا از صیّاد خرید و آزاد کرد.

(خلاصهٔ یکی ار داستانهای مرزبان نامه)

کلمه های تاره :

برهانی= آزاد کنی

دام= تله

صیّاد= شکارچی

صید= شکار

موذی= اذیّت کننده

پرسش :

۱ ــ چه کسی دام گسترده بود؟

۲ ــ آهو به موش چه گفت؟

۳ ــ از کجا دانستیم که موش موذی و خودخواه بود؟

۴ ــ عاقبت موش چه شد؟

۵ ــ چرا صیّاد از کشتن آهو چشم پوشید؟

۶ ــ عاقبت آهو چه شد؟

به این نکته توجّه کنید :

این کلمه‌ها از یک خانواده هستند. صید، صیّاد

رها ، رهانیدن، رهایی .

سخن، سخنرانی، سخنگو.

فرمان، فرمانبردار، فرمانروا ، فرماندار، فرمانفرما .

تکلیف شب اوّل :

جواب این سؤالها را از روی درس پیدا کنید و بنویسید :

۱ ــ وقتی که چشم آهو به موش افتاد چه کرد ؟

۲ ــ وقتی که صیّاد به سراغ دام آمد چه کرد ؟

تکلیف شب دوّم :

هر یک از این کلمه‌ها را در جمله‌ای بکار ببرید.

صید ، صیّاد ، رهانید ، سُخنرانی ، فرمانبردار ، رحم ، عُمر .

صف

ساعت هشت سود صف مرتّب دانش آموران به کلاس وارد می‌شُد ار آحر صف صدای گمتگوی رری و هما شنیده می‌شد

رری می‌گفت: ای سابا، این صف هم عجب دردسری شده است! اگر می‌گذاشتند که بدون صف به کلاس برویم، خیلی رودتر می‌رسیدیم

خانم آموزگار سخنان رری را شنید. وقتی که در کلاس همه در جای حود قرار گرفتند، چنیں گمت. بچّه‌ها، کدامیک ار شما می‌تواند بگوید که چرا شاگردان باید با صف ار حیاط مدرسه به کلاس بیآیند؟

یکی ار بچّه‌ها دست بلند کرد و گمت. برای ایںکه به نطم و ترتیب عادت بکنیم.

آموزگار گمت: درست است آیا می‌دانید که چرا این نطم و ترتیب لازم است، و اگر شما بدون صف به کلاس بیایید چه

می‌شود؟

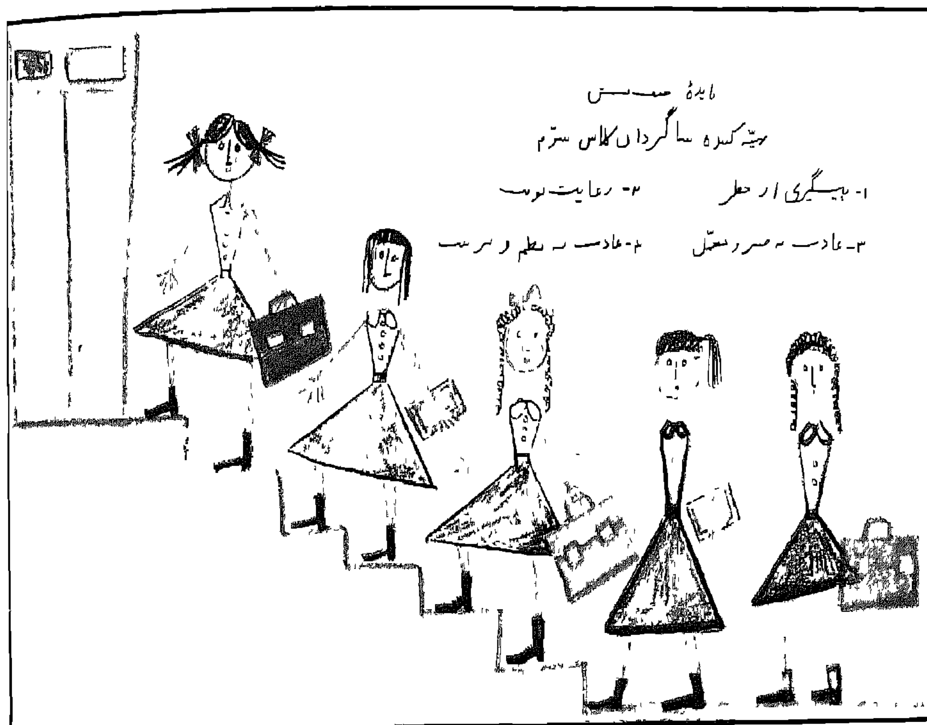
بچّه‌ها ساکت ماندند. مثل این بود که همه با رری موافق بودند و عقیده داشتند که صف بستن وقت تَلَف کردن است

هما اجازه گرفت و گفت. من فقط این را فهمیده‌ام که هر وقت با صف حرکت می کنیم کمتر کسی به زمین می‌خورد لابد برای جلوگیری از این پیشامدهاست که صف می‌بندیم

آموزگار گفت درست است دخترم، یک دلیلش همین است ولی دلیلهای دیگر هم دارد. اگر خوب فکر کنید، می‌فهمید. من به شما پیشنهاد می کنم که برای ساعت انشا هر کس عقیدهٔ خود را دراین‌باره بنویسد بعد همهٔ انشاها راکه خواندیم نتیجهٔ کلّی را روی مقوّایی می‌نویسیم و آن را به دفتر مدرسه می‌دهیم تا هر جا که صلاح باشد بکوبند. به این ترتیب هم خودتان می‌فهمید که چرا صف می‌بندید و هم دیگران از نتیجهٔ فکر شما استفاده خواهند کرد

چند روز بعد صف کلاسهای مختلف از مقابل این لوحهٔ* بزرگ

رد می‌شد که روی آن فایده‌های صف بستن را نوشته بودند



پرسش:

۱ – زری به هما چه می گفت؟

۲ – چه کسی سخنان زری را شنید؟

۳ – آموزگار در کلاس از شاگردان چه پرسید؟

۴ – در اوّل زنگ بچّه‌ها با چه کسی موافق بودند؟

۵ــ قرار شد که رنگ اشا شاگردان چه بکنند؟

۶ــ تهیّهٔ لوحه چه فایده‌هایی داشت؟

تکلیف شب اوّل :

جواب این سؤالها را بنویسید.

۱ ــ برای اینکه در موقع آب خوردن کسی خیس نشود، به زمین نخورد و همه بتوانند آب بخورند چه باید کرد؟

۲ ــ هنگام پایین رفتن یا بالا رفتن از پلّه چرا نباید دوید؟

۳ــ چرا در ایستگاه اتوبوس باید نوبت را رعایت کرد؟

۴ ــ برای گذشتن از وسط خیابان به کدام طرف باید نگاه کرد؟

۵ــ اگر شما به جای ناظم دبستان باشید برای حفظ نظم چه دستورهایی می‌دهید؟

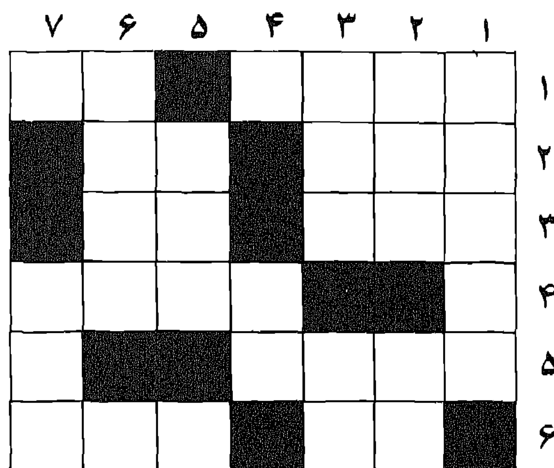
تکلیف شب دوّم :

این جدول را حل کنید:

از راست به چپ

۱ ــ یکی از کلمه‌های هم‌خانواده با «نظم»ــ رویِ ۲ ــ از

شیر درست می‌شود ـ اوّلِ «گاو» ۳ ـ جوی پهن ـ «رر» وارونه ۴ ـ روزگار بسیار گذشته ۵ ـ دوا ۶ ـ با بینی آن را حس می‌کنیم ـ ابرها را بحرکت در می‌آورد.



از بالا به پایین:

۱ ـ به خورشید نگاه. . .! ۲ ـ یکی از وسایل نجّاری است ـ در «آبشار» پیدایش کنید ۳ ـ در این موقع خورشید وسط آسمان است ـ معنی آن مخالف «زیر» است ۴ ـ پرنده‌ای است که گردن او به‌زیبایی مشهوراست ۵ ـ توپِ بازی هم این طور است ۶ ـ شما آن را دوست دارید ۷ ـ زن نیست.

میازار موری که دانه‌کش است

چه خوش گفت فردوسیِ پاکزاد — که رَحمت بر آن تُربَتِ پاک باد
«میازار موری که دانه‌کش است — که جان دارد و جانِ شیرین خوش است»
مَزَن بر سرِ ناتوان دستِ زور — که روزی دراُفتی به پایش چو مور
گرفتم زتو ناتوانتر بسی است — توانا تر از تو هم، آخر کسی است
خدا را بر آن بنده بخشایش است — که خَلق از وجودش در آسایش است

(سعدی)

کلمه های تاره :

بحشایش= رحم

یاکزاد= نحیب

ترست= حاک

خلق= مردم

در افتی= بیفتی

گرفتم= فرض کردم

میارار=آرار نکن ، نیارار

پرسش :

۱ ـ شعر «میازار موری که دانه کش است
که جان دارد و جان شیرین خوش است» ار کیست
۲ ـ چرا نباید به ضعیف تر از خود ظلم کرد؟
۳ ـ آیا زور گویی کار خوبی است؟

به این نکته‌ها توجّه کنید :

این کلمه ها از یک خانواده‌اند :

آزار، آزردن، آزرده، بی آرار ـ توانستن، ناتوان، توانایی، توانا ـ بخشیدن، بخشش، بخشنده ـ آسایش آسوده، آسایشگاه ـ بسی، بسیار، بس، بسا .

تکلیف شب اوّل :

هر یک از این کلمه‌ها را در جمله‌ای بکار ببرید یا اگر جمله یا شعری می‌دانید که یکی از این کلمه‌ها در آن بکار رفته است آن را بنویسید:

آزار، توانا، ناتوان، بخشیدم، بخشش، آسایش، آسوده، بسی، بسیار.

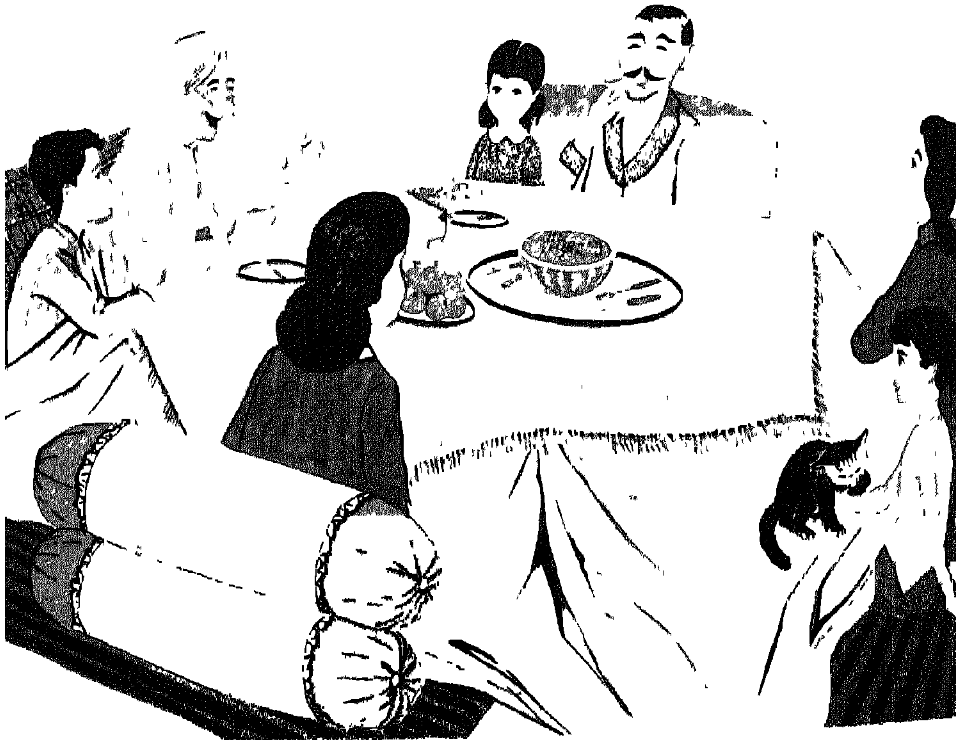
تکلیف شب دوّم :

از روی این شعر یک بار بنویسید و آن را حفظ کنید.

قصّهٔ مادر بزرگ

(۱)

روز سی‌ام آذر بود. باد تندی می‌وزید. عصر وقتی که گُلی از مدرسه برگشت، مادرش به او گفت: گلی جان، سعی کن امشب کارهایت را زود تمام کنی. امشب شب چِلّه است و ما مهمان داریم، مادر جان هم می‌آید.



گلی با خوشحالی پرسید: ماما، شب چلّه چه شبی است؟

مادرش گفت: امشب وقتی که همه زیر کرسی جمع شدیم آن را خواهی دانست. گلی با ذوق و شوق فراوان تکلیفهایش را انجام داد و داشت کیفش را می‌بست که در زدند. صدای سرفهٔ مادر جان خبر داد که مهمانها آمدند از حرفهای آنها پیدا بود که بیرون هوا بسیار سرد شده و برف هم شروع به باریدن کرده است.

همه دور کرسی نشستند. در آن هوای سرد کرسی گرم چه لذّتی داشت! روی کرسی، کنار نان شیرینی و آجیل شیرین وتخمه، هندوانهٔ سرخ قشنگی خودنمایی می‌کرد یکی دو ماه بود که دیگر کسی هندوانه نمی‌خورد.

گلی در حالی که مشغول خوردن انار بود گفت: خوب ماما، قول دادید که وقتی همه جمع شدیم بگویید که شب چلّه چه شبی است

پرسش :

۱ ــ این داستان مربوط به چه شبی است ؟

۲ ــ وقتی که گلی ار مدرسه برگشت، مادرش به او چه گفت ؟

۳ ــ چه کسابی قرار بود که به خانهٔ گلی بیایند؟

۴ ــ روی کرسی عیر ار شیرینی و آجیل چه چیز خودنمایی می کرد ؟

به این نکته توجّه کنید :

اگر بگوییم «باران می آمد» حالت باران را معلوم نکرده‌ایم. ولی وقتی که می گوییم «بارانی تند می آمد» با کلمهٔ «تند» نشان داده‌ایم که باران چگونه می آمده است.

تکلیف شب اوّل :

با هر یک از این کلمه‌ها و ترکیبها یک جمله بسازید:

قصّه، چلّه، سعی کن، ذوق، لذّت، تعجّب کردم، پرتقال، مشغول.

تکلیف شب دوّم :

در هر یک ار حمله‌های زیر کلمه‌ای افتاده است. این جمله‌ها را بنویسید و کلمه‌های افتاده را در حای خود بگدارید:

۱ـ باد . . می‌وزید

۲ـ گلی باذوق وشوق به خواندن درس پرداخت .

۳ـ همه زیر کُرسی نشستند .

۴ـ مادرجان سُرفهٔ . کرد .

۵ـ هندوانه روی کرسی بود .

۶ـ گلی انار را دوست داشت .

۷ـ من ازخواندن کتابهای لذّت می‌برم .

۸ـ صدای خندهٔ او تا اینجا می‌آید .

۹ـ من می‌کوشم تا تکلیفهایم را با خط بنویسم .

۱۰ـ گلی ازشنیدن قصه‌های مادرش لذّت می‌برد .



قصّهٔ مادر بزرگ

(۲)

دایی گلی که مرد درس خوانده‌ای بود گفت· بد نیست که بدانی روز دهم بهمن را ایرانیان قدیم جشن می گرفتند و آن را «جشن سده» می گفتند از اوّل دی تا دهم بهمن می‌شود چهل روز به شب اوّل دی که سب اوّل رمستان هم هست «شب چلّه» می گویند

گذشته ار این، شب چلّه بلندترین شبهای سال است و به آن «شب یَلدا» هم می گویند.

مادر جان گفت مردم حالا فقط «چلّهٔ بزرگ» را می‌شناسند امّا آخر «چلّهٔ کوچک» هم داریم که بیست روز است یعنی بیست روز آخر بهمن. چلّهٔ بزرگ که تمام شود تقریباً سرمای زمستان هم تمام شده است و مردم می گویند که «کمر سرما شکسته است» امّا نمی‌دانند که بدترین سرما، سرمای «چار چار» است

بچّه ها از اسم «چارچار» خنده‌شان گرفت و پرسیدند «چارچار»

دیگر چیست؟

مادر جان گفت: عزیزان من، صبر کنید، وسط حرفم ندوید تا بگویم. قدیمیها می‌گفتند که بدترین سرما در چهار روز آخر چلّهٔ بزرگ و چهار روز اوّل چلّهٔ کوچک است و به این هشت روز «چارچار» می‌گفتند.

پرسش:

۱ ـ «جشن سده» در چه روزی بوده است؟

۲ ـ «چلّهٔ بزرگ» چند روز است و از کی شروع می‌شود؟

۳ ـ نام دیگر «شب چلّه» چیست؟

۴ ـ پس از چلّهٔ بزرگ چه می‌آید؟

به این نکته توجّه کنید:

این کلمه‌ها از یک خانواده هستند: رسم، مراسم، رسوم، رسمی ـ عقیده، عقاید، معتقد، اعتقاد ـ عادت، عادّی ـ شکستن، شکسته، شکست، شکننده.

تکلیف شب اوّل :

جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ــ جشن سده، روز چندم زمستان برگزار می‌شده است ؟

۲ ــ بلندترین شبهای سال چه شبی است ؟

۳ ــ چارچار چیست ؟

۴ ــ در چه موقعی از فصل زمستان می گویند «کمر زمستان شکسته است » ؟

۵ ــ مادر جان به چه شرطی حاضر شد که حرف بزند؟

تکلیف شب دوّم :

ــ از روی هر یک از این کلمه ها سه بار بنویسید:

مراسم ، رسوم ، عقیده ، عقاید ، معتقد ، اعتقاد ، تقریباً، عادت ، شکننده

ــ کلمه های هم‌خانواده با هر یک از این کلمه‌ها را بنویسید و با هر یک جمله‌ای بسازید:

فضا ، مهیّا ، آرایش ، سخن ، فرمان ، توانا ، آسایش .

قصّهٔ مادر بزرگ (۳)

گلی پرسید. مادر جان بعد از چلّهٔ کوچک چه می‌شود؟

مادرجان گفت: وقتی که ما بچّه بودیم، به ما می‌گفتند که زمستان با چلّهٔ بزرگ شروع می‌شود. پشت چلّهٔ بزرگ چلّهٔ کوچک می‌آید. چلّهٔ بزرگ و چلّهٔ کوچک دو برادر دو قلو دارند به اسم «اَهمَن» و «بَهمَن». این دو برادر خیلی شیطان هستند و هر یک بیش از ده روز روی زمین نمی‌مانند. قدیمیها می‌گفتند از شیطنت این دو برادر بازیگوش است که هوای اسفند ماه هر روز تغییر می‌کند. بعد از اهمن و بهمن، «سرما پیرزن» می‌آید. روز آخر زمستان نوبت او هم تمام می‌شود. در این روز عمو نوروز خبر می‌دهد که از فردا نوبت من است. سرما پیرزن از این خبر سخت خشمگین می‌شود و هر سال خشم خود را به نوعی نشان می‌دهد. بعضی وقتها تُشک و لحافش را می‌شکافد و پنبه‌ها را بیرون می‌ریزد، آن وقت است که شب عید برف می‌آید. . .

در این وقت دایی گلی به خنده گفت. پس شاعر هم در همین باره گفته است که:

برلحاف فلک افتاده شکاف   پنبه می بارد ازاین کهنه لحاف

مادر جان گفت: شاید. امّا وقتی که شب عید باران می آید نشانهٔ این است که سرما پیرزن از غُصّه سخت گریه می کند. خدا نکند که از شدّت خشم گردن‌بند مرواریدش را پاره کند چون آن وقت است که شب عید تگرگ می‌بارد.

عمونوروز را هم که شما خوب می‌شناسید روز اوّل فروردین می آید و با خود عید و بهار و شکوفه می آورد

پرسش:

۱ ـ گلی از مادر جان چه پرسید؟

۲ ـ بنا به گفتهٔ مادر جان، ایرانیان قدیم در بارهٔ «اهمن» و «بهمن» چه عقیده‌ای داشتند؟

۳ ـ «سرما پیرزن» از چه چیز خشمگین می‌شد؟

۴ ـ شعری که دایی گلی خواند مربوط به کدام قسمت ار سخنان مادر جان بود؟

۵ ـ عمو نوروز با خود چه می آورد؟

به این نکته توجّه کنید:

«باریگوش» از دو کلمهٔ «بازی» و «گوش» درست شده است.

کلمهٔ «گردن‌بند» هم ار دو کلمهٔ «گردن» و «بند» ساحته شده است

تکالیف شب اوّل:

ـ با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

وقت، موقع، هنگام، غصّه، غم، تغییر، فرصت.

ـ معلوم کنید که هر یک ار این کلمه‌ها ار چه کلمه‌هایی ترکیب شده است

گلخانه، تختخواب، کتابخانه، گلاب، خوشمزه.

مثال. *پیرزن = پیر + زن*

تکلیف شب دوّم :

ـ حواب این سؤالها را بنویسید :

۱ ـ ماههای رمستان کدامىد؟

۲ ـ اهمن و بهمن و سرما پیرزن درکدام ماه زمستان می آیىد؟

۳ ـ مروردیں ماه اوّل چه مصلی است؟

۴ ـ در چه فصلی درختها شکوفه می کنند؟

از روی شعری که دایی گلی خواند یک بار بنویسید .

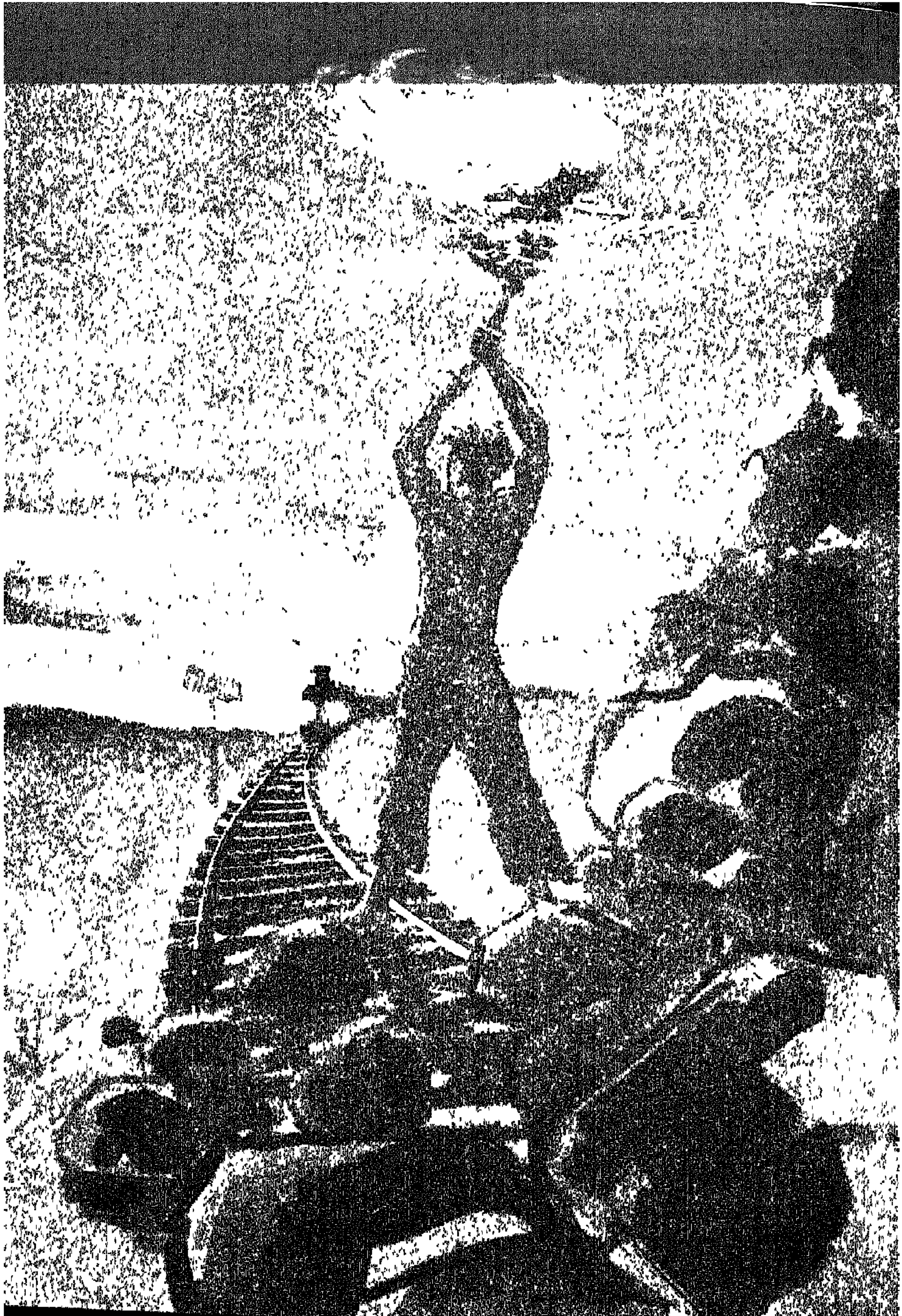
از روی هر یک ار ایں کلمه ها سه بار بنویسید :

شیطنت ، فرصت ، لحاف ، شاعر ، نوعی .

دهقان فداکار

عروب یکی از رورهای سرد یاییر بود. حورشید در یشت کوههای بلند و یر برف آدربایجان فرو رفته بود. کار رورانهٔ دهقانان یایان یافته بود ریزعلی هم دست ارکارکشیده به ده حود باز می‌گشت. درآن شب سرد و طوفانی نور لرران فانوس کوچکی راه او را روشن می کرد

ناگهان صدای غُرّش مَهیبی* ار کوه برحاست سنگهای بسیاری ارکوه فرو ریحت و راه‌آهن را مَسدود کرد. ریر علی می‌دانست که چند دقیقهٔ دیگر قطار مسافربری به‌آنجا خواهد رسید. ار اندیشهٔ برخوردن قطار با توده‌های سنگ و واژگون شدن آن سحت مضطرب شد ولی درآن بیابان دور افتاده نمی‌دانست که چگونه باید رانندهٔ قطار را ار حطر آگاه سارد در همین حال صدای سوت قطار ار پشت کوه شنیده شد و نردیک شدن قطار را حبر داد ریر علی رورهایی را که به تماشای قطار می‌رفت بیاد آورد صورت حندان مسافران را



که ار درون قطار به او دست تکان می‌دادند بخاطر آورد ار اندیشهٔ حادثهٔ وحشتناکی که در پیش بود قلبش سخت به تپش افتاد.
در جستجوی چاره‌ای بود تا شاید جان مسافران را نجات بدهد

ناگهان چاره‌ای به خاطرش رسید با وجود سوز و سرمای شدید بسرعت لباسهای خود را ار تن در آورد و بر چوبدست خود بست نفت فانوس را بر لباسها ریخت و آن را آتش زد. ریزعلی در حالی که مشعل را بالا نگاه داشته بود، به طرف قطار شروع به دویدن کرد.

رانندهٔ قطار ار دیدن آتش دانست که خطری در پیش است. ترمز راکشید. قطار پس ار تکانهای شدید ار حرکت باز ایستاد. راننده و مسافران سراسیمه از قطار بیرون ریختند. ار دیدن ریزش کوه و مشعل و ریزعلی که با بدن برهنه در آنجا ایستاده بود دانستند که فداکاری این مرد آنها را ار چه خطر بزرگی نجات داده است.

ریزعلی خواجوی، دهقان فداکار، شادی آن لحظه را هیچگاه فراموش نخواهد کرد.

کلمه ها و ترکیبهای تاره :

آگاه سارد= با خبر کند

اندیشه= فکر

توده= مقدار بسیار زیاد ار هر چیز

حادثه= اتّفاق

قلبش به تپش افتاد= قلبش تند تند می‌رد

لحظه= وقت بسیار کوتاه

مسدود کرد= بست

مضطرب= پریشان حاطر

مَهیب= ترسناک

وارگون= برگشته، ریر و رو شده

وحشتناک= ترسناک

پرسش :

۱ ـ ریرعلی خواحَوی که بود؟

۲ ـ در کدام فصل این اتّفاق افتاد؟

۳ـ این واقعه در کجا روی داد؟

۴ـ چرا راه آهن مسدود شده بود؟

۵ـ ریزعلی چگونه دانست که قطار نزدیک می‌شود؟

۶ـ ریزعلی برای رفع خطر چه تدبیری اندیشید؟

۷ـ رانندهٔ قطار از کجا فهمید که خطری در پیش است؟

۸ـ مسافران پس از پیاده شدن از قطار چه دیدند؟

۹ـ ریز علی چگونه مردی است؟

تکلیف شب اوّل :

این درس را با دقّت بخوانید خلاصهٔ این داستان را بنویسید.

تکلیف شب دوّم :

جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ـ اگر ریزعلی خواجوی فداکاری نمی‌کرد چه اتّفاقی می‌افتاد؟

۲ـ فداکاری ریزعلی خواجوی چه بود؟

۳ـ آیا شما ریزعلی خواجوی را دوست دارید؟ چرا؟

فردوسی

فردوسی از بزرگترین شاعران ایران است که در حُدود هزار سال پیش می‌زیسته است. شاهنامه که تاریخ شاهان قدیم ایران است اثر اوست. همهٔ این کتاب به شعر است و داستانهای زیبایی دارد مانند داستان «رستم و سهراب»، «رستم و اسفندیار»، «منیژه و بیژن» و «زال و رودابه».

فردوسی در طوس، نزدیک مشهد بدنیا آمد و آرامگاه وی نیز در طوس است. درآنجا، در میان باغ بزرگی مجسّمهٔ فردوسی بر پایه‌ای مرمری گذاشته شده است. کسانی که برای زیارت به‌مشهد می‌روند از آرامگاه این شاعر بزرگ هم دیدن می‌کنند.

همهٔ ایرانیان فردوسی را دوست دارند و شاهنامهٔ او رامی‌خوانند و همان طور که خود در این شعر گفته است، بر او آفرین می‌کنند

بسی رنج بردم در این سال سی　　　عجم زنده کردم بدین پارسی
نمیرم از این پس که من زنده‌ام　　　که تخم سخن را پراکنده‌ام

هر آن کس که دارد هُش و رای و دین — پس از مرگ بر من کند آفرین

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

پارسی= فارسی

رای= عقیده، نظر، فکر

عجم= ایرانی

می‌زیسته است= زندگی می کرده است

هش= هوش

پرسش :

۱ ــ فردوسی در چند سال پیش می‌زیسته است ؟

۲ ــ اثر معروف فردوسی چه نام دارد ؟

۳ ــ شاهنامه در بارهٔ چه موضوعی است ؟

۴ ــ فردوسی در کجا بدنیا آمده است ؟

۵ ــ چرا مردم برای زیارت به مشهد می‌روند ؟

به این نکته توجّه کنید :

«آرامگاه» یعنی جای آرامش . «دانشگاه» یعنی جای دانش «گردشگاه» یعنی جای گردش .

تکلیف شب اوّل :

جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ ــ آرامگاه فردوسی در کجاست ؟

۲ ــ چند داستان شاهنامه را نام ببرید .

۳ ــ فردوسی چند سال کوشیده است تا شاهنامه را بوجود آورده است ؟

۴ ــ چرا گفته است «عجم زنده کردم بدین پارسی » ؟

۵ ــ آیا فردوسی می‌دانسته است که نامش باقی خواهد ماند ؟ کدام شعر او این فکر را نشان می‌دهد ؟

۶ ــ از شاعران معروف ایران جز فردوسی چه کسان دیگری را می‌شناسید ؟

تکلیف شب دوّم :

ــ به این کلمه‌ها «گاه» اضافه کنید و هر یک را در جمله‌ای بکار ببرید:

فرود ، ایست ، در ، فروش ، پرورش ، آرایش .

ــ از روی شعر این درس بنویسید و آن را حفظ کنید

جشن کودکان

یکی ار جشهای آلمان که شاید سیصد سال از عمر آن می گذرد، حشن کودکان است در آن رمانها میان سوئِد و آلمان حنگی شد که سی سال طول کشید سوئدیها هر شهری راکه فتح می کردند، ویران می‌ساختند.

محاصرهٔ یکی ار شهرها بسیار طول کشید. مردم ار کمبود حواربار٭ بتنگ آمده بودند وحشت ار حرابی و کشتار٭ مانع آن بود که شهر را به دشمن تسلیم کنند٭. در این میان دحترکی حبر یافت که پسر سردار سوئد مرده است دحترک فکری به حاطرش رسید حود را به شهردار رساند و فکر خود را با او در میان گذاشت

رور بعد، وقتی که دروازهٔ شهر را به روی سوئدیها گشودند، همهٔ بچّه‌های شهر به پیشوار سوئدیها رفتند دحترک پیشاپیش همه دست پسر مو بور کوچکی راگرفته بود و به طرف سردار سوئدی می‌رفت سردار همینکه چشمش به پسرک مو بور افتاد او را به یاد پسر حود در



آغوش کشید و به کودکان دیگر هم محبّت بسیار کرد. به این ترتیب شهر از ویرانی و کشتار نجات یافت.

از آن به بعد این روز را در سراسر آلمان جشن می‌گیرند بخصوص در شهری که سیصد سال پیش به تدبیر آن دخترک نجات پیدا کرد، مردمان لباسهای آن زمان را می‌پوشند و رقصهای آن زمان را نیز اجرا می‌کنند.

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

آغوش = بغل

تدبیر = چاره جویی

تسلیم کند = واگذار کند

خواربار = خوراکی

کشتار = کشتن گروه بسیار

مانع = جلوگیر

محاصره = بالشکر دور شهر یا قلعه یا جایی را گرفتن

ویران = خراب

پرسش :

۱ ـ این حتن تقریبا ار چند سال پیش در آلمان مرسوم شده است ؟

۲ ـ آلمانها با چه کشوری در حنگ ىودىد؟

۳ ـ چرا مردم می‌ترسیدند که شهر را تسلیم کنند؟

۴ ـ تدبیر دخترك چه بود ؟

به این نکته توجّه کنید :

ایں کلمه‌ها ار یک حاىواده هستىد: کشتن، کشتار، کشته، کشتارگاه ـ حاطر ، حاطرات ، خاطره ـ فتح ، فاتح ، فاتحانه .

تکلیف شبِ اوّل :

با هر یک از ایں کلمه‌ها یک حملـه ىساریـد.

شهر، وحشت ، فوراً ، پیشواز ، آغوش ، رقص ، محبّت ، موسیقی .

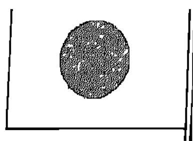
تکلیف شب دوّم :

ار آن قسمت ار درس که مربوط به هنگام محاصرهٔ شهر است یک ىار بنویسید و به املای کلمه‌های مُشکل آن توجّه کنید.

کشور گل و عروسک

هر گاه ژاپنیها بخواهند برای کسی کار نیکی انجام دهند یا از کسی تشکّر کنند، برایش گل می‌فرستند. ژاپنیها در همه جا گل می‌کارند و در هر ماه برای یکی از گلها جشنی می‌گیرند. مثلاً ماههای مهر و آبان، ماههای گل داوودی است که نشانهٔ سلطنت است. ماه فروردین، ماه شکوفهٔ آلبالوست که نشانهٔ وطن‌پرستی و عشق به کشور است. نام اغلب دختران ژاپنی، نام گلها و فصلهای سال است از قبیل کیکو (گل داوودی) و ناتسو (تابستان) و آکی (پاییز)

عروسک در ژاپن اهمّیّت بسیار دارد. در هر قسمت از این کشور عروسک را به شکل مخصوصی می‌سازند و لباس محلّی به تن او می‌کنند. ژاپنیها به شکل قهرمانان ملّی قدیم و جدید خود نیز عروسکهایی می‌سازند. بر تن بعضی از عروسکها لباسهایی مانند لباسهای فاخر سرداران قدیم خود می‌کنند و شمشیر چوبی زیبایی به کمر آنها می‌آویزند. بعضی از عروسکها بر اسب سوارند و بیرق به



دست دارند همچنین عروسکهایی می‌سازند که شبیه پادشاه و ملکهٔ

ژاپن است.

در روز جشن کودکان که در اوایل اردیبهشت است ، این عروسکها را مرتّب می‌چینند پادشاه و ملکه را بالاتر از همه می گذارند و بعد بترتیب بزرگان و درباریان و غیره را می‌چینند پسران و دختران در آن روز به دیدن عروسکها می‌روند. در مقابل آنها زانو می‌زنند و تعظیم می کنند سپس با دقّت و احترام به آنها می‌نگرند و به داستانهای مختلفی که در بارهٔ هر یک از آنها گفته می‌شود گوش می‌دهند، و به این ترتیب از تاریخ و آداب کشور خویش آگاه می‌شوند. در این حال، هر کودکی به میل خود یکی از این قهرمانها را انتخاب می کند و می کوشد که رفتار خود را شبیه او سازد

در ساختن این عروسکها دقّت و ظرافت بسیار بکار رفته است هر خانواده‌ای اغلب یکی دو عروسک دارد که آنها را از اجداد خود بارث برده است. از این رو پس از پایان جشن آنها را تا سال بعد در جای امنی نگاهداری می کنند.

این جشن همزمان با شکفتن گل زنبق است. شب پیش از جشن،

مادران ژاپنی شاخهٔ گل زنبقی را در حیاط می گذارند تا شبنم بررویش بنشیند. صبح روز جش این شاخهٔ گل را در آبی فرو می‌برند، و پسرشان در آن آب شست و شو می کند زیرا ژاپنیها زنبق را نشانهٔ میهن‌دوستی و شجاعت می‌دانند. در روز جشن به دختران شاخه‌ای از شکوفهٔ هلو می‌دهند که نشان خوشبختی و خانه‌داری است.

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

آداب= رسوم،روشها

احداد = حدّها ، نیاکان

امن= بی‌خطر

سرداران= امیران لشکر ــ بزرگان سپاه

لباسهای فاحر= لباسهای گرانبها

پرسش :

۱ ــ از کجا می‌شود فهمید که ژاپنیها گل را دوست دارند؟

۲ ــ آیا همهٔ عروسکهای ژاپنی به یک شکلند؟

۳ ــ جشن کودکان ژاپنی در چه فصلی است ؟

۴ ـ در روز جشن کودکان ژاپنیها چه می کنند؟

۵ ـ آیا با عروسکهای زیبای ژاپنی که برای روز جشن ساخته می‌شود بازی هم می کنند

تکلیف شب اوّل :

۱ ـ پنج گل بهاری را نام ببرید و اگر می‌توانید تصویر آنها را بکشید

۲ ـ سه گل پاییزی را نام ببرید و اگر می‌توانید تصویر آنها را بکشید.

۳ ـ به این سؤالها جواب بدهید:

الف ـ شنیدن حکایتهای مختلف در بارهٔ عروسکهابرای کودکان ژاپنی چه فایده‌ای دارد؟

ب ـ برای چه کودکان ژاپنی در این روز برای خود یکی از قهرمانهای کشور را انتخاب می کنند؟

تکلیف شب دوّم :

با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

تشکّر، شکوفه ، اغلب ، شمشیر، بیرق ، عروسک ، احترام ، دقّت ، شبیه ، قهرمان ، خوشبخت ، مختلف .

کوچ

۱ ـ ایل بختیاری

پدر فرهاد در اوایل بهار به دعوت اسماعیل‌خان، که یکی از بزرگان ایل بختیاری بود، به خوزستان رفت، تا همراه ایل از کناره‌های رود کارون به چمن‌زارهای خنک زردکوه، در جنوب اصفهان، برود وقتی که از این سفر طولانی برگشته بود، همراه خود عکسهای بسیار آورده بود برای اینکه دوستان و خویشانش از چگونگی این سفر با خبر بشوند، شبی ایشان را به منزل خود دعوت کرد و پس از شام عکسها را آورد و در حالی که همه سراپا گوش بودند، شروع به صحبت کرد «بختیاریها مردمانی دلاور* و بی‌باک* مردان آنها در سوارکاری* و زنانشان در هر قالی‌بافی ماهرند. اگر چه عدّه‌ای از آنها اکنون در شهرها زندگی می‌کنند، ولی هنوز بیشتر آنان به زندگی چادرنشینی‌خود علاقه مندند. چادرنشینان بختیاری سالی دوبار، در بهار و پاییز،

به دنبال چراگاههای تازه‌ای از جایی به جای دیگر کوچ می‌کنند

زمستان را در مراتعِ گرم و سبز کنار رود کارون، در دشت خوزستان می‌گذرانند، و تابستان به دامنهٔ کوههای بختیاری پناه می‌برند.



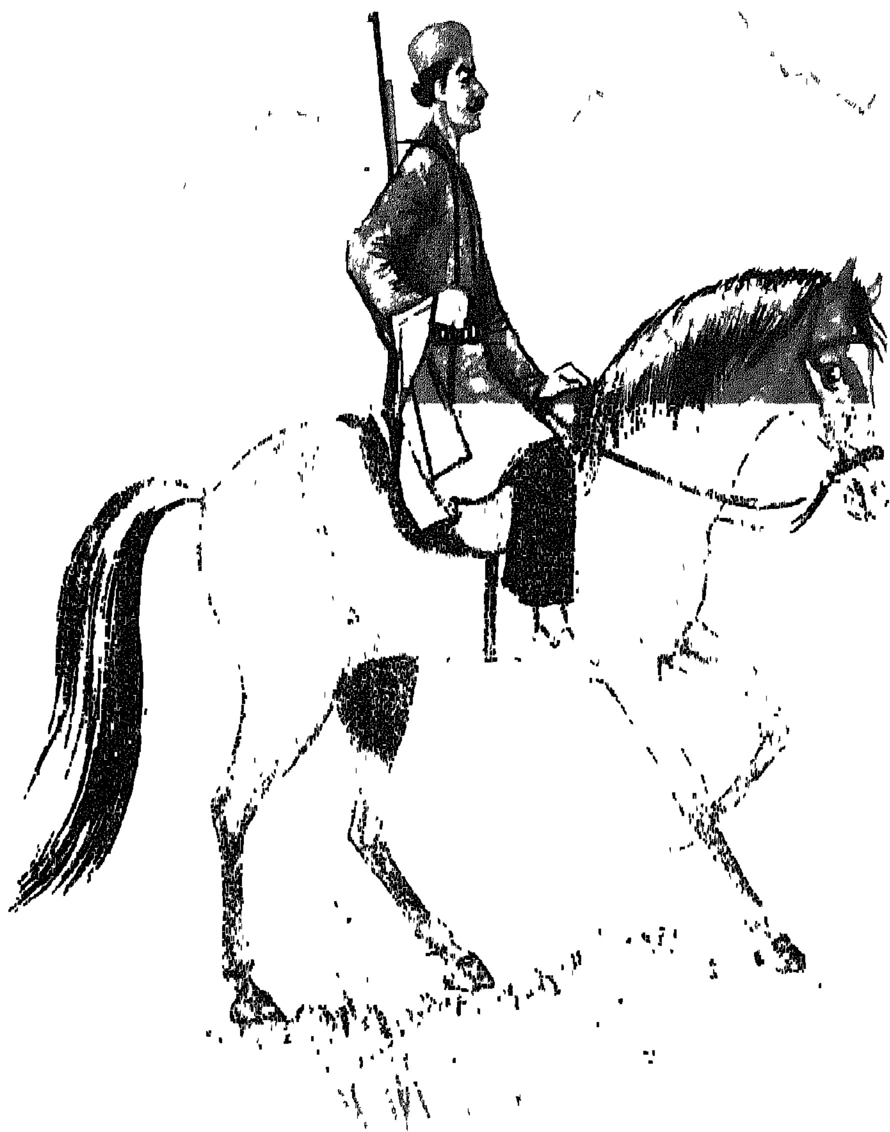
در یکی از این سفرها مرا به همراهی خود قبول کردند و سپاسگزار محبّت و مهمان‌نوازی خویش ساختند.

کلمه های تازه :

ایل= طایفه ، قوم

بی‌باك= نترس

دلاور= شجاع



سوارکاری= اسب سواری

مراتع= مرتعها ، چراگاهها

پرسش :

۱ ــ پدر فرهاد مهمان چه ایلی بود؟

۲ ــ بختیاریها چگونه مردمانی هستند؟

۳ ــ آیا همهٔ بختیاریها چادرنشینند؟

۴ ــ چادرنشینان بختیاری برای چه کوچ می کنند؟

۵ ــ در چه فصلی ایل بختیاری به دامنهٔ زردکوه می آید؟

تکلیف شب اوّل :

از روی قسمتی از درس که در آن پدر فرهاد در بارهٔ بختیاریها صحبت می کند یک بار بنویسید.

تکلیف شب دوّم :

جواب این سؤالها را بنویسید.

۱ ــ مهمترین هنر بعضی از زنان بختیاری چیست؟

۲ ــ مردان بختیاری در چه کاری ماهرند؟

۳ ــ چادرنشینان بختیاری در زمستان به کجا می‌روند؟

۴ ــ چرا ایل بختیاری در تابستان به دامنهٔ زردکوه پناه می‌برد؟

۲ ـ گذشتن ایل از رودخانه

. . روز حرکت، قبل ار سپیده دم، ار حواب برحاستیم و ار چادر بیرون آمدیم. همه چیر برای سفر آماده بود. بار و بُنه و چادرها را بر پشت اسبها و قاطرها گذاشته بودند. نوراداں و برّه‌ها و بزغاله‌های بسیار کوچک را به پشت قاطرها بسته بودند.

به دستور اسماعیل‌خان همه حرکت کردند. سواره‌ها جلو و پیاده‌ها ار دنبال می آمدند. از پس همه، گلّهٔ دامها حرکت می کرد و دخترها و پسرها هم با کمک سگهای گلّه مواظب آنها بودند.

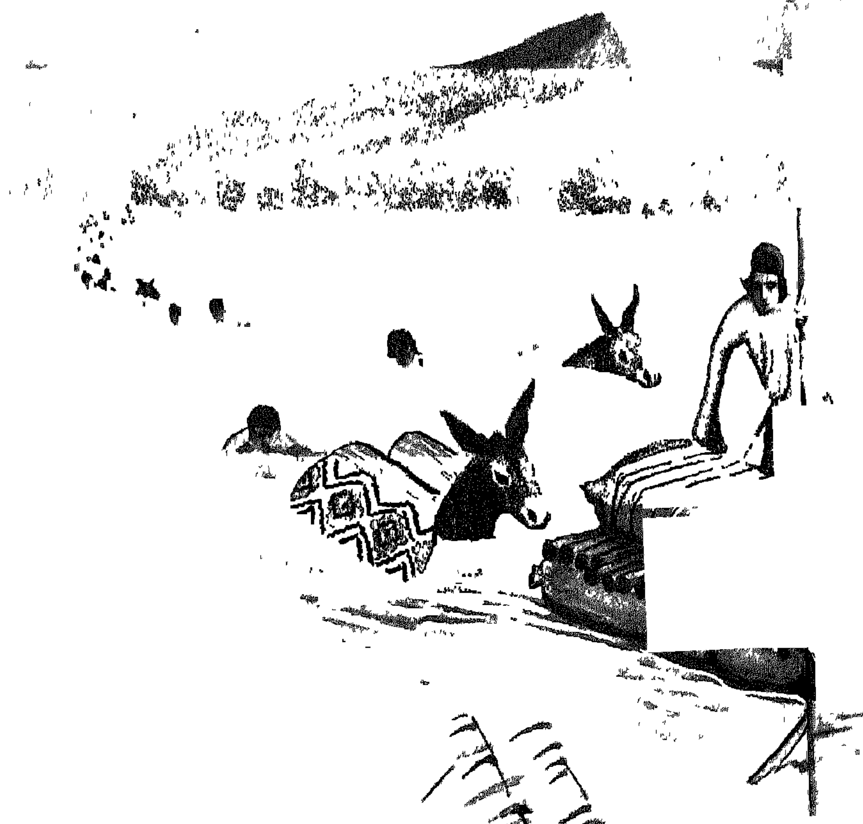
در پیچ و خم کوهستان ازگرمای هوای خورستان کاسته شد. هر چه بالاتر می‌رفتیم، هوا خنکتر می‌شد. رودخانهٔ کارون در میان کوهستان می‌غرّید و بسرعت پیش می‌رفت. کاروان ما گاهی به کنار رودخانه می آمد و گاهی از جادّه‌های پر پیچ و خم و باریک کوهستان بالا می‌رفت. ار بالای کوه، کارون در کف درّه به چشم می‌خورد. چند روزی به این طریق پیش رفتیم تا به جایی رسیدیم که

کاروان ناچار بود از رود بگذرد. سواره‌ها خود را به آب زدند و از پایاب*، که آن را خوب می‌شناختند، خود را به آن طرف رود رساندند.
پیاده‌ها و دامها بر کَلَک* سوار شدند. این کار بی خطر نیست زیرا در این محل جریان آب بسیار تند است ولی بختیاریها مردم چالاک* و



چابکی هستند و کمتر اتّفاق می‌افتد که کسی یا حیوانی در این جریان آسیب ببیند.

پس از گذشتن از رود، کاروان چندین هزار نفری، همچنان به راه خود ادامه داد.



هر وقت که از کوهها سرازیر می‌شدیم و در دشت می‌راندیم،هوا گرم می‌شد و کاروان در ساعات بسیار گرم از حرکت باز می‌ایستاد. بار و بنه را از پشت اسبها پایین می‌آوردند و اسبها را آزاد می‌کردند تا بچرند. در محل مناسبی چادرها را می‌زدند. مردان به صحبت کردن و چپق کشیدن مشغول می‌شدند و زنها به تهیّهٔ ناهار می‌پرداختند. غذای ایل بسیار ساده و سالم است و از شیر و ماست و نان و پنیر و گاهی پلو و کباب و خرما تشکیل می‌شود

مردم ایل همیشه کار می‌کنند و خوراک خوب می‌خورند. گوشت و روغن و ماست بسیار دارند، مقداری برای خود بر می‌دارند و بقیّه را می‌فروشند و گندم و برنج و قند وچای و چیزهای دیگر می‌خرند.

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

باز می‌ایستاد = توقّف می‌کرد

پایاب = جایی از رودخانه که بتوان پیاده از آن گذشت؟

چالاك و چابک= زرنگ

دامها= حیوانات اهلی

کاسته شد= کم‌شد

کَلَک = وسیله‌ای است ار چوب و مَشک پر باد که برای گذشتن ار رود می‌سازند.

پرسش :

۱ ــ بختیاریها نوزادان و برّه‌ها و برعاله‌ها را چگونه همراه می‌برند؟

۲ ــ هنگام کوچ، بختیاریها ارکنار کدام رود می‌گذرند؟

۳ ــ برای گذشتن ار رود از چه وسیله‌ای استفاده‌می‌کنند؟

۴ ــ در چه محلی هوا گرم می‌شد؟

۵ ــ غذای مردم ایل بیشتر چیست؟

۶ ــ مردم ایل گوشت و روغن و ماست اضافی خود را چه می‌کنند؟

تکلیف شب اوّل :

جواب این سؤالها را ار روی درس بنویسید :

۱ ـ کوهستان چه تأثیری در هوا داشت ؟

۲ ـ چه کسانی از گلّه مواظبت می کردند؟

۳ ـ ایل چگونه از رود گذشت ؟

۴ ـ کلک چیست ؟

تکلیف شب دوّم :

در هر یک از این جمله ها به جای نقطه ها کلمهٔ مناسب بگذارید و از روی هر جمله یک بار بنویسید.

مثال. *سگ حیوانی باوفاست .*

گربهٔ من. است .

برادرم بزغالهٔ . دارد .

خانهٔ ما به دبستان . . . است .

هوای زمستان است.

از وسط شهر ما رودی می گذرد .

مردم ایل غذای . می خورند .

گل سرخ . . است .

شاگرد . . در امتحان قبول می شود .

۳ ـ دامنه‌های پر برف و چراگاه تابستانی

. کـاروان مـا همچنان پیش مـی‌رفت. بیشتر راه مـا در کوهستانهای بختیاری بود. زنان و مردان و اسبها و قاطرها به دنبال هم از سنگهای سخت بالا می‌رفتند. دامنه‌های زردکوه را برف سفید



پوشانده بود. گاهی طوفانهای شدید پیشرفت ما را مشکل می‌کرد، ولی بختیاریها از برف و باران و طوفان ترسی نداشتند هدف آنها گذشتن از زردکوه بود، زیرا می‌دانستند که در طرف دیگر آن به چراگاههای تازه و سبز می‌رسند.

کاروان از قُلّه گذشت و به سراشیبیٔ کوه رسید هنوز جادّهٔ باریک از برف پوشیده بود و اگر پای کسی می‌لغزید، افتادن و مرگش حتمی بود. در چنین جادّه‌ای زنان بختیاری در حالی که بچّه‌های خود را به پشت بسته بودند، پای پیاده در برف پیش می‌رفتند.

عاقبت، کوهستان و برف هر دو بپایان رسید و کاروان وارد دشت شد تا جایی که چشم کار می‌کرد چمن‌زار سرسبز و خرّم بود نهرهای نقره‌رنگ در زیر نور طلایی خورشید جریان داشت. اینجا چراگاه تابستانی ایل بود. در اینجا سفر پر خطر و جالب ما پایان یافت

بار و بنه را از پشت حیوانهای خسته برداشتند و خانواده‌ها چادرهای خود را بر افراشتند. بچّه‌ها در علفهای سبز، در نور گرم

فتاب، به جست و خیز پرداختند در طرفی هم دختران بختیاری به آهنگ طبل و کرنا به پایکوبی و رقص و شادی مشغول شدند.

تا چند ماه این مردم دلیر در این دشت زندگی آسوده‌ای دارند، سپس برای فرار از سرما و یافتن چراگاه تازه به دشت خوزستان بر- می گردند.

داستان سفر پدر فرهاد در اینجا خاتمه یافت. بزرگها سؤالهای بسیاری کردند ولی فرهاد آرام در گوشه‌ای نشسته بود و به زندگی عجیب این عدّه از ایرانیان فکر می کرد.

کلمه های تازه :

برافراشتند= بپا کردند

جالب = آنچه توجّه انسان را به خود می کشد، گیرا

سراشیبی = سرازیری

شدید = سخت

پرسش :

۱ ـ بیشتر راه کاروان در کجا بود؟

۲ ـ چه چیز مانع پیشرفت کاروان می‌شد؟

۳ ـ هدف کاروان از گذشتن از زردکوه چه بود؟

۴ ـ در سراشیبی کوه چه خطری وجود داشت؟

۵ ـ در دامنهٔ زردکوه چه چیزی به چشم می‌خورد؟

۶ ـ پس از رسیدن به چراگاه تابستانی، دختران بختیاری چه کردند؟

۷ ـ فرهاد به چه چیز فکر می‌کرد؟

تکلیف شب اوّل :

کلمه‌های هم‌خانواده با این کلمه‌ها را بنویسید.

ترس، بچّه، سفر، آرام.

مثال: آسوده، آسایش، آسایشگاه، آسودگی.

با هر یک از کلمه‌های هم‌خانواده یک جمله بسازید

تکلیف شب دوّم :

بنویسید که بختیاریها چگونه مردمانی هستند و چگونه زندگی می‌کنند.

نوروز

جشن نوروز از زمانهای بسیار قدیم در ایران برپا می‌شده است، و در بارهٔ آن داستانها گفته اند. این روز را «نوروز» می‌نامند زیرا آغاز سال است.

گویند که جمشید* در این روز بر گاوی نشست و به جنگ دیوان رفت و آنها را شکست داد و روز ششم فروردین با پیروزی* تمام بازگشت و گوهر و زر بسیار به غنیمت* آورد به فرمان جمشید از آن زر و گوهر تختی ساختند.

چو* خورشید تابان میان هوا　　نشسته بر او شاه فرمانروا

در آن روز مردمان گروه گروه برای شادباش* گفتن به دیدار شاه رفتند خورشید از پنجره بر گوهرها و زرها تابیده بود و از درخشندگی و پَرتو رنگارنگ آنها همه جا روشن شده بود. مردمان از شادی این پیروزی

به جمشید بَر گوهر افشاندند　　مر آن روز را «روزِ نو» خواندند



چنین روز فرّخ از آن روزگار   بمانده از آن خسروان یادگار

(شعر از شاهنامهٔ فردوسی)

کلمه های تازه :

افشاندند= پاشیدند، پراکندند

پرتو= نور، شعاع

پیروزی= فتح

جمشید= یکی از پادشاهان نخستین سلسلهٔ داستانی ایران (پیشدادیان)

چو= چون، مانند

خسرو= پادشاه

شادباش= تبریک

غنیمت = مالی که در جنگ از دشمن بدست می آورند.

فرّخ= خجسته ، مبارک

پرسش :

۱ ــ جمشید به جنگ که رفت؟

۲ ــ چه کسی در این جنگ پیروز شد؟

۳ ـ حمشید چه چیرهایی با حود به عنیمت آورد؟

۴ ـ چرا مـردم می‌حـواستند کـه به حمشیـد تبـریک بگویند؟

۵ ـ چه چیر همه جا را روشن کرده بود؟

۶ ـ به گفتهٔ فردوسی نورور یادگار کدام پادشاه است؟

به این نکته توجّه کنید :

دیوان= دیوها

خسروان= خسروها

مردان= مردها

کبوتران= کبوترها

درحتان= درحتها

گیاهان= گیاهها

تکالیف شب اوّل :

ار روی این درس یک بار با خطّ حوش ننویسید و به املای کلمه‌های تاره توحّه کنید

تکلیف شب دوّم :

هر یک ار این کلمه‌ها را در یکی ار جمله‌های زیر در

حای خود بگدارید و از روی حمله‌های کامل شده یک

بار بنویسید

پادشاهان ، شاگردان ، کارگران ، گنجشکان ، گاوان ، خران ،

دختران ، پسران ، درختان .

۱ـ . . . . . سبز سایه دارند .

۲ـ . روپوش . . . مدرسه خاکستری رنگ است .

۳ـ . . . فوتبال بازی می‌کنند .

۴ـ . . . در کارخانه کار می‌کنند .

۵ـ آشیانهٔ . . . را نباید خراب کرد .

۶ـ . . . . با هم درس می‌خوانند .

۷ـ جمشید از . . قدیم ایران است .

۸ـ این شعر را کامل کنید :

. . . . و . . . باربردار . . . به ز آدمیانِ مردم آزار

کودکی سهراب

۱ ـ رفتن رستم به شهر سَمَنگان

روزی رستم، پهلوان دلیر ایران، بر رخش می‌نشیند و برای شکار به صحرا می‌رود. نزدیک کشور



توران، به دشتی می‌رسد که گورخر فراوان دارد با شادی بسیار گور ـ

خری شکار می کند، از خار و خاشاک و شاخه های خشک آتشی می افرورد

و کبابی می‌پزد، وپس ارخوردن درسایهٔ درختی به‌خواب‌خوش فرو می‌رود

در این وقت چندتن ار سواران تورانی ارآنجا می گذرند و

چون رستم را خفته می‌بینند، رخش را با کوشش بسیار بنبذمی آورند



و با حود می‌برند. رستم بیدار می‌شود و هرچه به اطراف می‌نگرد رخش را نمی‌بیند، ولی چون حای پای او را می‌شناسد به دنبال آن می‌رود تا به شهر سمنگان می‌رسد.

پادشاه سمنگان چون از آمدن رستم با حبر می‌شود او را به کاح حود می‌برد و با مهربانی بسیار ار او پذیرایی می کند و قول می‌دهد که رخش را پیدا کند. سپس دختر خود تَهمینه را نیر به او می‌دهد. رستم ار این پیشامد بسیار خوشوقت می‌شود، ریرا هم با تهمینه، دختر ریبای شاه سمنگان، عروسی می کند و هم رخش را بدست می آورد

رستم آن شب را در سمنگان می گذراند. چون صبح می‌شود مُهره‌ای به یادگار به تهمینه می‌دهد و با او وداع می کند، و پس ار سپاسگزاری ار شاه، بر رخش می‌نشیند و چون باد به سوی سیستان می‌تازد

نُه ماه که ار این عروسی گذشت، تهمینه پسری زایید

۲

چو نُه ماه بگذشت بر دُخت شاه — یکی کودک آمد چو تابنده ماه
چو خندان شد و چهره شاداب کرد — وَرا نام تهمینه سهراب کرد
چو یک ماه شد همچو یک سال بود — بَرَش چون بَرِ رستم زال بود
چو سه ساله شد سازِ میدان گرفت — به پنجم دل شیرمردان گرفت
چو ده ساله شد زان زمین کس نبود — که با وی تواند نَبَرد آزمود

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

آزمود = آزمایش کرد، تواند نبرد آزمود یعنی بتواند بجنگد

بر = سینه و پهلو

ببند می آورند = با بند گرفتار می‌سازند

چو = چون، وقتی که

دخت = دختر

رخش = نام اسب رستم است

ساز میدان گرفت = تصمیم گرفت که به میدان جنگ برود

شیر مردان = مردان شجاع و نیرومند

نبرد = جنگ

ورا= وی را ، او را

پرسش :

۱ ــ صحرایی که رستم برای شکار به آنجا رفته بود، نزدیک چه کشوری بود؟

۲ ــ رستم چه حیوانی شکار کرد؟

۳ ــ رستم پس از خوردن چه کرد؟

۴ ــ چه کسانی رخش را بستند آوردند و با خود بردند؟

۵ ــ رستم در پی رخش به چه شهری رفت؟

۶ ــ نام مادر سهراب چه بود؟

۷ ــ نام پدر سهراب چه بود؟

۸ ــ سهراب چگونه طفلی بوده است؟

۹ ــ زِرِه و سِپَر از چه ساخته می‌شده است؟

تکلیف شب اوّل :

جواب این سؤالها را بنویسید

۱ ــ رستم که بود؟

۲ ــ به تصویر درس نگاه کنید چه چیز کلاه رستم جلب توجّه می کند؟

۳ ــ فرق لباسهای نظامی امروزی با لباسهای رستم چیست ؟

۴ ــ «چون باد رفت» یعنی چه ؟

۵ ــ آیا سهراب پدر خود را دیده بود ؟

۶ ــ از کدام شعر می‌فهمید که سهراب شبیه رستم بوده است ؟

۷ ــ «به پنجم دل شیر مردان گرفت» یعنی چه ؟

تکلیف شب دوّم :

ــ با توجّه به شعرهای این درس بنویسید که سهراب در کودکی دارای چه صفاتی بوده است

ــ شعرهای این درس را حفظ کنید

۲ ـ آگاه شدن سهراب از نام پدر خود

سهراب چون بزرگتر می‌شود، نزد مادر می‌رود، و از او نام پدر خود را می‌پرسد

تهمینه به او چنین پاسخ می‌دهد.

تو پور گوِ پیلتن رستمی ‌ ‌ ‌ ‌ ز دستان سامی و از نیرمی
جهان آفرین* تا جهان آفرید ‌ ‌ ‌ ‌ سواری چو رستم نیامد پدید
دل شیر دارد تن ژنده پیل ‌ ‌ ‌ ‌ نهنگان برآرد ز دریای نیل

تهمینه مهره‌ای را که رستم به یادگار به او داده بود، به باروی سهراب می‌بندد و

یکی نامه از رستم جنگجوی ‌ ‌ ‌ ‌ بیاورد و بنمود پنهان بدوی
سه یاقوت رخشان و سه بدره زر ‌ ‌ ‌ ‌ کز ایران فرستاده بودش پدر

و سفارش می‌کند که در نگاهداری آنها بکوشد.

سزد گر بداری کنون یادگار ‌ ‌ ‌ ‌ همانا که باشد ترا این به کار

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

بدره= کیسه

پور= پسر

پیلتن = لقب رستم بوده است، زیرا می گویند قوّت و قدرت فیل را داشته است.

جهان آفرین= کسی که جهان را آفرید، خدا

دستان = لقب زال (پدر رستم) است. دستانِ سام یعنی دستان پسر سام.

رخشان= درخشان

ژنده = بزرگ، با عَظَمَت

سزد= سزاوار است، شایسته است

گَو = پهلوان

نَیرَم = نریمان، جدّ رستم

پرسش :

۱ ــ تهمینه پس از اینکه نام پدر را به سهراب گفت چه کرد؟

۲ ــ رستم برای سهراب چه فرستاده بود؟

۳ ـ تهمینه به سهراب چه سفارشی کرد؟

تکلیف شب اوّل :

جواب این سؤالها را بنویسید.

۱ ـ فردوسی برای اینکه نیرومندی رستم را نشان بدهد چه کلمه‌ها و عبارتهایی بکار برده است ؟

۲ ـ تهمینه مهره‌ای را که رستم داده بود چه کرد؟

۳ ـ تهمینه نامهٔ رستم را چگونه به سهراب داد؟

۴ ـ برای چه تهمینه به سهراب سفارش می کرد که در نگاهداری یادگارهای پدر بکوشد؟

تکلیف شب دوّم :

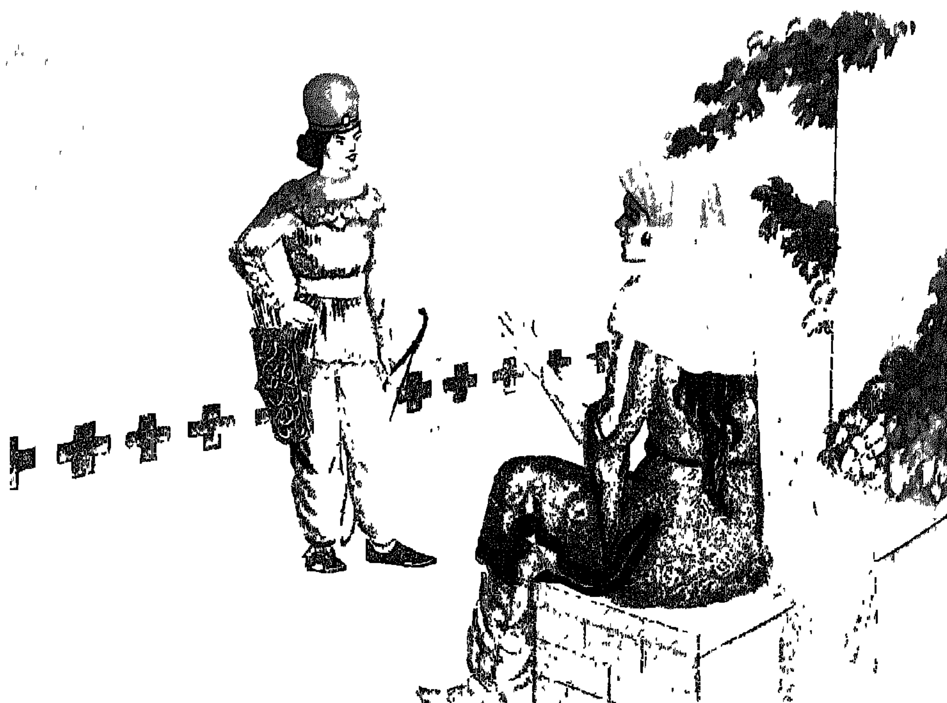
از روی این درس یک بار با خطّ خوش و بدقّت بنویسید.

۳ - پایان گفتگوی سهراب و تهمینه

تهمینه از پهلوانیهای رستم و پدرانش داستانها نقل می کند و سهراب را از فاش کردن* نام پدر بر حَذَر* می دارد و می گوید که اگر رستم بشنود که تو چنین جنگجو و دلیر گشته ای،

همان گه* بخواند ترا نزد خویش   دل مادرت گردد از درد ریش*

گذشته از این، افراسیاب که دشمن رستم و ایرانیان است، اگر از این راز* آگاه گردد، خشمگین می‌شود، و از دشمنی با رستم ترا



می کنند.

سهراب از سخنان مادر شادمان می‌شود، امّا در پنهان داشتن راز با او موافق نیست

چنین گفت سُهراب کاندر جهان / ندارد کسی این سُخن در نهان
بُزرگان جنگاورِ از باستان / به رُستم زنند این زمان داستان
کنون من ز تُرکان جنگاوران / فراز آورم لشکری بی‌کران
برانم به ایران زمین کینه‌خواه / همی گرد کینه برآرم به ماه
به رستم دهم گُرز و تخت و کُلاه / نشانمش بر گاهِ کاووس شاه
ترا بانوی شهرِ ایران کنم / به جنگ اَندرون کارِ شیران کنم
چو رستم پدر باشد و من پسر / نمانَد به گیتی یکی تاجوَر

شعرهای «کودکی سُهراب» از شاهنامهٔ فردوسی است

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

باستان= قدیم

برحذر می‌دارد= می‌ترساند، به پرهیز وادار می کند

بیکران = بیحد

تاجور = پادشاه

جنگاور = جنگجو

راز = سرّ

ریش = زخم

شهر = اینجا به معنی مملکت، کشور.

فاش کردن = آشکار کردن.

فراز آورم = جمع کنم، گرد آورم.

کاووس یا کیکاووس = یکی از شاهان داستانی ایران

کلاه = اینجا به معنی تاج است.

کینه‌خواه = با کینه، کینه‌جو، با دشمنی

گاه = تخت شاهی

گیتی = دنیا

همان گه = همان گاه، همان وقت

پرسش :

۱ ــ تهمینه برای سهراب چه نقِل کرد؟

۲ ــ تهمینه سهراب را از چه چیز برحذر می‌کرد؟

۳ ــ به نظر تهمینه اگر افراسیاب می‌دانست که سهراب

پسر رستم است چه می کرد؟

۴ ـ سهراب از شنیدن چه سخنی خوشحال شد؟

۵ ـ چرا سهراب با پنهان کردن نام پدر موافق نبود؟

۶ ـ سهراب چه تصمیمی گرفت؟

تکلیف شبِ اوّل :

از روی این درس یک بار با خطّ خوش بنویسید و زیر کلمه‌ها و ترکیبهای تازهٔ آن خطّ قرمز بکشید .

تکلیف شب دوّم :

هشت بیت آخر این درس را به زبان ساده بنویسید

تکلیف شب سوّم :

به این سؤالها جواب بدهید:

۱ ـ چرا تهمینه نمی‌خواست که رستم به دلیر بودن و جنگجویی سهراب پی ببرد؟

۲ ـ کدامیک از شعرهای این درس نشان می‌دهد که سهراب به داشتن پدری چون رستم افتخار می کرده است؟ از روی آنها بنویسید .

۳ ـ چرا سهراب می‌خواست که به ایران لشکر بکشد؟

فرشتهٔ باران و دیو خشکی

(۱)

ایرانیان در روزگار باستان می‌پنداشتند* که برای هر کار و هر چیز فرشته‌ای هست به‌گمان ایشان آب و آتش و گیاه فرشته‌های جداگانه داشتند در برابر این فرشتگان که نگهبانان جهان بودند، دیوهایی هم بودند که باخود زیان و ویرانی می‌آوردند، چون دیو دروغ و دیو خشکی. این فرشتگان و دیوان پیوسته با هم در جنگ بودند

فرشتهٔ باران، یعنی «تَشتَر» کارش آبیاری دنیا بود زمین را سیراب می‌کرد تا گیاه سر بروید و گل بشکفد و رود پرآب بشود و جهان سر سبز و آبادگردد. «اَپوش» یعنی دیو خشکی کارش آن بود که زمین را خشک سازد و بادگرم بوزاند تا گل پژمرده بشود و رود و چشمه بخشکد

کلمه های تازه :

پیوسته = همیشه

می‌پنداشتند = گمان می‌کردند، تصوّر می‌کردند.

پرسش :

۱ ـ به عقیدهٔ ایرانیان باستان کار فرشته ها چه بود؟

۲ ـ به عقیدهٔ ایرانیان باستان کار دیوها چه بود؟

۳ ـ تشتر که بود؟

۴ ـ اَپوش که بود؟

تکلیف شب اوّل :

ار روی این درس یک بار بنویسید و معلوم کنید که در چه کلمه‌هایی می‌توان به جای «ان» ، «ها» بکار برد زیر این کلمه‌ها خط بکشید.

متال . « *ایرانیان در روزگار باستان می پنداشتند ...* »

تکلیف شب دوّم :

ـ بنویسید که هر یک از کلمه های «*سیراب ، پرآب ، سرسبز ، دروغگو*» ار چه کلمه هایی تر کیب شده است

مثال · *گلاب = گل ـ آب*

کلمه‌هایی را که با هر یک ار این کلمه‌ها یک معنی دارند بنویسید و با هر یک جمله‌ای بسازید: *دنیا ، ویرانی ، پژمرده ، ضرر ، خدا* . متال : باستان = قدیم

فرشتهٔ باران و دیو خشکی
(۲) ـ جنگ تشتر و اپوش

فرشتهٔ باران خود را به صورت جوان توانایی درآورد و در آسمان پرواز کرد و از ابرها باران فرو ریخت. سپس به صورت گاوی قوی و زرّین شاخ درآمد و در آسمان پرواز کرد و از ابرها باران فرو ریخت. بار سوّم تشتر خود را به صورت اسب سفید زیبایی، با



گوشهای زرّین درآورد و در آسمان پرواز کرد و از ابرها باران فرو-ریخت.

قطره‌های باران درشت بود چیزی نگذشت که آب سراسر زمین را فرا گرفت دریای بزرگی بوجود آمد جانوران زیان‌بخش همه از میان رفتند از لاشهٔ جانوران، خاک آلوده شد

فرشتهٔ باران بار دیگر به صورت اسب سفید زرّین گوشی به کنار دریا آمد تا زمین را پاك گرداند دیو خشکی از سرسبزی و آباد-شدن زمین ترسید و به صورت اسب سیاهِ گوش بریده‌ای به کنار دریا آمد

دو اسب با هم جنگیدند جنگ سه شانه روز طول کشید دیو خشکی پیروز شد و تشتر را از دریای بزرگ دور کرد. خشکی و تشنگی دنیا را گرفت

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

آلوده= ناپاك

توانا= زورمند

زیان‌بخش = مُضر، ضرر دار

فرو ریخت= پایین ریخت، بارید

پرسش :

۱ ــ فرشتهٔ باران اوّل به چه صورتی در آمد؟

۲ ــ هر وقت که تشتر به آسمان پرواز می‌کرد چه می‌شد؟

۳ ــ تشتر برای پاك کردن زمین به چه شکل در آمد؟

۴ ــ اَپوش از چه ترسید؟

۵ ــ تشتر و اَپوش در کجا با هم جنگیدند و کدامیک شکست خورد؟

۶ ــ چرا خشکی و تشنگی دنیا را گرفت؟

تکلیف شب اوّل :

از روی این درس با دقّت بخوانید و سه فایدهٔ اصلی باران را که در آن گفته شده است بنویسید

تکلیف شب دوّم :

با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید.

باران ، شاخ ، اسب ، قطره ، زمین ، جانور ، آلوده ، جنگ .

فرشتهٔ باران و دیو خشکی

۳ ـ رعد و برق

تشتر ، فرشتهٔ باران ار خشکی و پژمرده شدن گل و گیاه ترسید. دلش به حال مردمی که ازگرسنگی می‌مردند و اسبهایی که ار نبودن علف تلف می‌شدند سوخت. ار خداوند کمک حواست حداوند به



تشتر کمک کرد و او را زورمند ساخت تا با آپوش، دیو خشکی، بجنگد. تشتر بار دیگر، با نیروی بسیار، به صورت اسبی سفید و زرّین گوش به کنار دریای بزرگ فرود آمد. آپوش هم به صورت اسب سیاه بی دم و گوشی ظاهر گشت.

در این جنگ که یک نیمه روز طول کشید، تشتر پیروز شد و آپوش را از کنار دریا به جایی بسیار دور پرتاب کرد. تشتر ارشادی فریاد زد: خدا را شکر! ای گیاهان وَ ای مردمان روی زمین، به شما مژده می‌دهم که جویها پر آب خواهد شد و به سوی کشتزارها وچمنها روان خواهد گشت.

پس از آن تشتر در دریای بزرگ موجها پدید آورد مِه و ابر از دریا به آسمان برخاست. باد وزید و ابر و مه را پیش راند. باران بر روی دشتها بارید و کشتزارها را سیراب کرد

دیو خشکی دیو سیاه دیگری را به کمک گرفت و به آسمان به جنگ تشتر فرستاد. تشتر با گرز سنگینی چنان بر سر او کوفت که از آن

برقی جهید و صدای ضربه‌اش در آسمانها پیچید. پس از این رعد و برف و باران فراوانی بارید و زهری را که از مردهٔ جانوران بر خاک مانده بود شست و به دریا برد.

از این بارانها رودهای بزرگ و دریاچه‌ها و دریاها پدید آمد زمین سبز شد و مردمان و جانوران از خشکسالی رها گشتند.

(از کتاب «داستانهای ایران باستان»)

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه :

خشکسالی   قحطی

فرود آمد   پایین آمد

کوفت   کوبید

نیرو   زور، قوّت

پرسش :

۱ ـ تشتر از چه می‌ترسید؟

۲ ـ در دومین جنگی که بین تشتر و اپوش روی داد، کدامیک پیروز شد؟

۳ ــ تشتر به گیاهان و مردمان چه گفت؟

۴ ــ رعد و برق چگونه بوجود آمد؟

۵ ــ داستان تشتر و اپوش مربوط به کدام ملّت باستانی است؟

تکلیف شب اوّل :

جواب این سؤالها را از روی درس بنویسید:

۱ ــ دل تشتر به حال که سوخت؟

۲ ــ جنگ دوّم میان اپوش و تشتر چقدر طول کشید؟

۳ ــ تشتر از شادی با فریاد چه گفت؟

۴ ــ تشتر با دیو سیاهی که به کمک اَپوش به جنگ رفته بود چگونه جنگید؟

تکلیف شب دوّم :

کلمه‌هایی بنویسید که معنایشان با معنای هر یک از این کلمه‌ها مخالف باشد و با هر یک از آنها یک جمله بسازید.

گرسنگی، سیراب، دور، فرودآمد، فراوان، پدیدآمد، رها.

موسی و شبان

دید موسی یک شبانی را به راه   کو* همی‌گفت ای خدا و ای اله

تو کجایی تا شوم من چاکرت   چارقت دوزم کنم شانه سرت

دستکت بوسم بمالم پایکت   وقت خواب آید بروبم جایکت

این چنین بیهوده می‌گفت آن شبان   گفت موسی با که هستی ای فلان؟

گفت با آن کس که ما را آفرید   این زمین و چرخ ازو آمد پدید

گفت موسی: های خیره‌سر شدی   خود مسلمان ناشده کافر شدی

شیر او نوشد که در نشو و نماست   چارق او پوشد که او محتاج پاست

گر نبندی زین سخن تو حلق را   آتشی آید بسوزد خلق را

گفت ای موسی دهانم دوختی   وز پشیمانی تو جانم سوختی

وحی آمد سوی موسی از خدا   بندهٔ ما را ز ما کردی جدا

ما برون را ننگریم و قال را   ما درون را بنگریم و حال را

تو برای وصل کردن آمدی   نی برای فصل کردن* آمدی

چونکه موسی این عتاب* از حق* شنید — در بیابان از پی چوپان دوید
عاقبت دریافت* او را و بدید — گفت مژده ده که دستوری* رسید
هیچ آدابی و ترتیبی مجو — هرچه می خواهد دل تنگت بگو

(از مثنوی مولوی)

کلمه ها و ترکیبهای تازه :

بروبم= جاروب کنم

برون= بیرون ، آنچه آشکار و پیداست

بیهوده= بیمعنی

چارق= پاپوش چرمی چوپانان

چرخ= در اینجا به معنی آسمان است

حق= خدا

درون= داخل، باطن

دریافت= پیدا کرد

دستوری= اجازه

شبان= چوپان

عتاب = پرخاش ، درشتی

فصل کردن = جدا کردن

قال = گفتار، سخن

کو = که او

مسلمان = در اینجا یعنی کسی که به خدا عقیده دارد

نشو و نما = رشد

بنگریم = نگاه بکنیم، توجّه بکنیم

وحی = پیغام غیبی

پرسش :

۱ ــ این داستان دربارهٔ کدامیک از پیامبران است؟

۲ ــ شبان با چه کسی صحبت می کرد؟

۳ ــ چرا حضرت موسی از صحبت شبان خشمگین شد؟

۴ ــ چرا خدا احتیاج به شیر و کفش ندارد؟

۵ ــ چرا شبان پس از شنیدن سخنان حضرت موسی پشیمان شد؟

۶ ــ خداوند به حضرت موسی چه گفت؟

۷ ــ آیا برای خداوند مهمّ است که چگونه او را یاد ــ

کند؟

تکالیف شب اوّل :

از روی این شعر یک بار بنویسید

تکالیف شب دوّم :

شش بیت اوّل این درس را حفظ کنید.

تکالیف شب سوّم :

تمام شعر را حفظ کنید.